

WIRED

Cryptomania isn't just a mad rush of scams and speculation.

The Blockchain: a Love Story

It's a utopian dream.

BY GIDEON LEWIS-KRAUS

The Blockchain: a Horror Story

It's also a living nightmare.

P. 80

JULY 2018 | ALMOST HEAVEN

بلاکچین: یک داستان عاشقانه

بلاکچین: یک داستان ترسناک

تروزس (Tezos) یکی از متفاوت‌ترین پلتفرم‌های ارز رمزنگاری شده است که از زمان ثبت رکورد ۲۳۲ میلیون دلاری در عرضه اولیه سکه (ICO) توجه‌ها را به خود جلب کرد. از آن زمان تاکنون، تروزس مشکلات بزرگی را از سر گذرانده است. ایده ابتدایی این پلتفرم از آرتور بریتمن و همسرش کتلین بود و پس از اینکه بنیاد تروزس را پایه‌گذاری می‌کنند از یوهان گورز می‌خواهند که ریاست این بنیاد را به عهده گیرد. میان بریتمن‌ها و گورز داستان به خوبی پیش نمی‌رود و ... راهنمای این شماره را به داستان شکل‌گیری و مشکلات پیش‌آمده این پلتفرم اختصاص داده‌ایم؛ داستانی جذاب که چندی پیش در مجله وایرد منتشر شد و در ادامه، ترجمه آن را به قلم ثنا جهاندار مشاهده می‌کنید.

کتلین مک کفری (Kathleen McCaffrey) دانشجوی سال دوم دانشگاه نیویورک، در یکی از روزهای بهار سال ۲۰۱۰، دعوت‌نامه‌ای را از فرد غریبه‌ای به نام آرتور بریتمن (Arthur Breitman) دریافت کرد. بریتمن از طریق یک آشنا، از اعتقادات سیاسی کتلین اطلاعاتی را به دست آورده بود و حدس زده بود که ممکن است شرکت در ضیافت ناهار ماهانه لیبرال‌های کلاسیک برای او جالب باشد (قابل ذکر است که پیش‌تر، بریتمن عکسی از کتلین را نیز دیده بود و از ظاهر او خوشش آمده بود). مک کفری، صرفاً از روی کنجکاوی این دعوت را پذیرفت.

کاشف به عمل آمد که در واقعیت، این ضیافت ناهار برای افرادی با اعتقادات آثار کو-کاپیتالیسم برگزار شده است. آثار کو-کاپیتالیست‌ها معتقد هستند که یک بازار آزاد و

خودتنظیم‌شونده، باعث می‌شود تا مردم بدون دخالت هیچ نهادی با هم در ارتباط باشند و به رشد و پیشرفت بپردازند. قبل از آنکه مک کفری متوجه جریان شود، این دو مجذوب یکدیگر شده بودند. مک کفری به بریتمن گفت که از طرفداران میلتون فریدمن (Milton Friedman) است و بریتمن با خوشحالی عنوان کرده بود که با نوه فریدمن، پاتری (Patri) دوست است و گفت کتابی با موضوع آزادی که توسط پدر پاتری نوشته شده را به او قرض خواهد داد.

بریتمن برای اینکه بتواند مک کفری را به سمت خود جذب کند، بعد از ناهار یک میهمانی را در آپارتمان خود که در منطقه نه‌چندان مناسب اقتصادی منهتن (financial-district) واقع شده بود، ترتیب داد. صبح روز بعد بریتمن به مک کفری پیام فرستاد و به او گفت که برای بعدازظهر یک میز دو نفره رزرو کرده است. به نظر می‌رسید که آنچه از این مرحله به بعد اتفاق می‌افتد، طبق نقشه‌های آرتور پیش می‌رود.

این زوج با وجود تفاوت‌های فراوانی که در خلق و خو و گذشته خود داشتند، ولی در کنار هم بسیار دوست‌داشتنی به نظر می‌رسیدند. کتلین به شکل چشم‌گیری سرزنده و حاضر جواب است؛ موهای نارنجی‌رنگ ضخیمی دارد، نگاهی گیرا دارد و طرز صحبت و بیان‌ش نشان از دانش او در رشته‌های فلسفه و اقتصاد دارد.

در مقابل، آرتور کمی خجالتی و گوشه‌گیر است، ظاهری بچه‌گانه دارد و به ندرت لبخند می‌زند. کتلین دختر یک پیمانکار اهل براکس و یک معلم مدرسه ابتدایی ایرلندی است و در نیوجرسی شمالی بزرگ شده است. او تمام دوران تحصیل خود در دبیرستان کاتولیک دخترانه را با مطالعه وال‌استریت ژورنال و بازی گلف گذرانده است.

آرتور در نزدیکی‌های پارکس و زیر دست یک

نمایشنامه‌نویس / کارگردان تلویزیونی خوشنام و یک کارمند دولتی بزرگ شده است. او در ۱۸ سالگی موفق به کسب اولین مدال کشور فرانسه در المپیک بین‌المللی کامپیوتر شده که رنگ آن برنزی بوده و سپس برای تحصیل در رشته ریاضیات کاربردی و علوم کامپیوتری، به دانشگاه برتر پلی تکنیک پاریس وارد شده است. وی در زمان آشنایی با کتلین ۲۸ سال داشت و به‌عنوان یک تحلیلگر در بازار معاملات شلوغ و پرفت‌وآمد گلدمن ساکس فعالیت می‌کرد.

آرتور مدتی بعد و پس از آنکه اظهار کرد تحقیق آکادمیک کتلین در حوزه معرفت‌شناسی و ریاضیات، به‌عنوان یک فارغ‌التحصیل مدرسه عالی، بسیار سطح پایینی داشته، دریافت که هشت سال از کتلین بزرگ‌تر است.

کتلین از این اظهار نظر دلخور شد، ولی زود توانست با احساس خود کنار بیاید. سن پایین کتلین، آرتور را نگران نکرد؛ هر چه باشد کتلین ذهنیتی داشت که می‌توانست پایه‌های دیدگاه‌های آرتور پیش برود.

نوعی از اعتمادبه‌نفس و رک‌گویی ساده‌لوحانه در شخصیت این دو وجود داشت که شاید از نظر افراد دیگر گستاخانه تلقی می‌شد؛ ولی آرتور و کتلین یکدیگر را به خاطر داشتن چنین رفتاری تحسین می‌کردند.

کتلین در فصل پاییز آن سال به دانشگاه کرنل منتقل شد و از آن زمان به بعد، طوری برنامه‌ریزی کرد که زمان بیشتری برای سپری کردن با آرتور داشته باشد؛ هر چه باشد گذران وقت با آرتور در مقایسه با نشستن در کلاس‌های خسته‌کننده، جذابیت بیشتری داشت.

شخصیت آرتور به شکلی بود که اگر نیمه‌شب مقاله‌ای را در مورد کابل‌های محافظتی پل‌های معلق مطالعه می‌کرد، تمایل پیدا می‌کرد که در همان لحظه و با داستان خودش، اصول اولیه آن را مورد آزمایش قرار دهد.

آرتور و کتلین دو آخر هفته را به ساخت نوعی از سازه باستانی به نام منجیق رومی (onager) پرداختند و در این مدت اوقات بسیار خوشی را در کنار هم سپری کردند. آرتور انتظار داشت که از نظر کتلین فردی بسیار دقیق و سرسخت به نظر برسد، ولی کتلین بسیار با محبت و خوش‌مشرب بود و آرتور در نشان دادن دل‌بستگی خود به او، بسیار احساساتی و دست‌پاچه عمل می‌کرد.

همان هفته‌ای که کتلین از دانشگاه فارغ‌التحصیل شد، این دو به فرانسه سفر کردند تا در یک جشن عروسی شرکت کنند. پس از صرف نوشیدنی، آرتور از کتلین خواست که به میدان کنکورده (Place de la Concorde) بروند و در آنجا یک جعبه را به کتلین هدیه داد. کتلین جعبه را باز

کرد و دید که یک حلقه به صورت برعکس در آن قرار داده شده است.

با خودش گفت: «تعجبی ندارد، امسان از آرتور و کارهای عجیبش. او برای تحت‌تأثیر قرار دادن من خیلی تلاش کرد، ولی توجه‌نکردن به یک نکته کوچک و برعکس بودن حلقه باعث شد تا بخش انتهایی برنامه کمی به هم بریزد.»

آرتور در حوزه‌های ریاضیات، علوم رایانه و اقتصاد مطالعات زیادی داشت و طبیعی بود که در کنار علاقه‌مندی به کابل‌های محافظتی پل‌ها و منجیق‌های اولیه، بخش زیادی از توجه خود را به دنیای بیت‌کوین معطوف کند. او اولین بیت‌کوین‌هایش را زمانی خریداری کرد که تنها تعداد اندکی از افراد در مورد بیت‌کوین چیزهایی شنیده بودند. او به دفعات از کتلین خواست که به فعالیت در مورد ارزهای رمزنگاری شده بپردازد و در نهایت موفق شد به هدف خود برسد.

آرتور ساعات بی‌شماری را به مطالعه و ورق‌زدن اسناد و مدارک بیت‌کوین می‌گذراند. کتلین خودش را عاشق کتاب‌هایی معرفی می‌کند که تنها با هدف سرگرمی به مطالعه در مورد ارزهای رمزنگاری شده می‌پرداختند.

از نظر این دو، ارزهای رمزنگاری‌شده روشی عالی برای حفظ، ذخیره و انتقال ارزش از جایی به جای دیگر به‌شمار می‌رفتند و به‌خوبی توانسته بودند فرایند پرداخت هزینه به واسطه‌ها را از میان بردارند، ولی طبق اعتقاد آرتور و کتلین؛ این ارزها از پختگی و گستردگی کافی برخوردار نبودند.

آن دو پس از انجام تحقیقات فراوان به این نتیجه رسیدند که قابلیت‌های فناوری پایه بیت‌کوین (یعنی همان بلاکچین) خیلی بیشتر از این حرف‌هاست.

اغلب مردم هنوز اطلاعات کافی در مورد بلاکچین ندارند و آن را صرفاً یک اصطلاح مد روز می‌دانند که با گذشت زمان از اهمیت آن کاسته خواهد شد؛ ولی تعریف استاندارد بلاکچین عبارت است از: یک دفتر کل دیجیتال مشترک، غیرمتمرکز، غیر قابل تغییر و مجهز به رمزنگاری امن.

در یک بیان عمومی‌تر، بلاکچین به گروهی از افراد ناآشنا امکان می‌دهد تا روی چگونگی انجام یک موضوع توافق کنند و بر اساس آن پیمان به همکاری با یکدیگر بپردازند.

هدف بلاکچین بیت‌کوین آن است که واسطه‌های قدرتمندی به نام بانک‌ها را از میان بردارد؛ از نظر تئوری، بلاکچین قابلیت آن را دارد که تمامی انواع موسسات را که با هدف محافظت از مجموعه‌های در حال تغییر روردهای تاریخی ایجاد شده‌اند، از میان بردارد.

آژانس‌های اعتباری و سرویس‌های رسانه‌های اجتماعی نمونه‌هایی از این موسسات هستند. ما برای بهره‌مندی از خدمات نهادهای متمرکز، بهای زیادی را پرداخت می‌کنیم و این بها، تنها به کارمندان و کمیسیون‌های ماهیانه محدود نمی‌شود؛ بلکه در واقع ما به این نهادها اجازه داده‌ایم کنترل بخش زیادی از زندگی ما را به عهده بگیرند.

بلاکچین فرصت‌های جدیدی را در اختیار ما قرار می‌دهد که با بهره‌مندی از آنها می‌توانیم بدون وابستگی به سازمان‌های متصدی، از عهده مشکلات پیچیده خود برآیم.

این وعده در اوایل ظهور اینترنت نیز مطرح شده بود. تکنولوژی اینترنت دارای پتانسیل بالایی برای همکاری و مشارکت جمعی است، ولی مجموعه‌ای از غول‌های شخص ثالث جدید و قدرتمند، این پتانسیل را به شکلی انحصاری در جهت منافع خود به خدمت گرفته‌اند. آمازون، فیس‌بوک

و گوگل نمونه‌هایی از همین غول‌ها هستند.

بلاکچین با ظهور خود، افقی روشن را از یک جهان غیرمتمرکز برای ما ترسیم کرد. در همین زمان بود که مجموعه‌ای از کارآفرینان، بنیان‌گذاران و سایفرپانک‌ها (کسانی که حامی گسترش استفاده از رمزنگاری و تکنولوژی‌های ارتقای حریم شخصی هستند) کنار هم جمع شده و به شکلی هیجان‌زده به آزمایش و تجربه‌اندوزی در زمینه بلاکچین مشغول شدند. بریتن این فعالیت‌ها را از دور زیر نظر گرفته بود.

اغلب این نوآوران اولیه، صرفاً نگاهی به کد منبع بیت‌کوین می‌انداختند، تغییرات دلخواه‌شان را در آن اعمال می‌کردند و بدین روش، نسخه جداگانه‌ای از ارز رمزنگاری شده را راه‌اندازی می‌کردند.

این کار درستی مثل آن بود که کسی DNA یک گونه را اصلاح کند و به اسم تولید گونه‌ای جدید، شاخه جدیدی را به شجره‌نامه موجود اضافه کند. آرتور و کتلین این برهه زمانی را به انفجار کامبرین (Cambrian explosion) تشبیه می‌کردند و چنین فعالیت‌هایی را تلف کردن بیهوده وقت و سرمایه می‌دانستند. این دو ترجیح می‌دادند که به جای این فعالیت‌های بیهوده، ساز و کاری فراهم شود که فرایند تکاملی بلاکچین را سازمان‌دهی و تسهیل کند و معتقد بودند که این کار از طریق ترکیب نسخه‌های موفق این فناوری در یک پروژه عظیم و یکپارچه قابل انجام است.

اما بستر بیت‌کوین اجازه پیاده‌سازی چنین عملیاتی را نمی‌داد. در آن زمان، مخترع بیت‌کوین که همه او را با نام مستعار ساتوشی ناکاموتو (Satoshi Nakamoto) می‌شناسند، حکم خدا را داشت و در غیاب او، کشیشی به نام بیت‌کوین اختیاری از خودش نداشت. آنچه بیت‌کوین را به پیش می‌راند، نفاق و تفرقه بود؛ نه اصلاح و بازسازی. آرتور و کتلین در اواخر تابستان ۲۰۱۳ جشن عروسی خود را در پاریس برگزار کردند. این دو در طول روزها و ماه‌های متوالی از بحث در مورد بلاکچین و گمانه‌زنی در مورد آینده آن غافل نشدند تا روزی که سروکله یک رقیب سرسخت پیدا شد.

یک نابغه دور که کانادایی - روسی ۱۹ ساله به نام ویتالیک بوترین (Vitalik Buterin) در ژانویه ۲۰۱۴ وایت‌پیپری را منتشر کرد که اتریوم نامیده می‌شد. اتریوم پای خود را از تبدیل شدن به یک بانک غیرمتمرکز فراتر گذاشته بود و رویای تبدیل شدن به یک کامپیوتر جهانی غیرمتمرکز را در سر می‌پروراند.

این ارز رمزنگاری شده جدید قوی‌تر از بیت‌کوین ظاهر شده بود و در کنار فراهم کردن زمینه انتقال پول از جایی به جای دیگر، قابلیت اجرای برنامه‌هایی به نام (قرارداد هوشمند) را نیز در اختیار کاربران قرار می‌داد.

افراد با استفاده از این قابلیت می‌توانند یک شرکت بیمه راه‌اندازی کنند، حق بیمه دریافت کنند و بدون نیاز به استخدام کارشناس بیمه و بازدید از کل خانه، خسارات مربوط به ادعاهای مطرح‌شده را پرداخت کنند.

آرتور و کتلین در بهار ۲۰۱۴ به دلتای اوکوانگو در بوتسوانای آفریقا سفر کردند که در واقع سفر ماه‌عسل آنها محسوب می‌شد. ولی آرتور در این روزها هم نتوانست از موضوع رمزنگاری غافل شود.

او برای اینکه بتواند تحقیقات کاملی را در مورد اتریوم انجام دهد، از تمامی بخش‌های کد منبع آن پرینت گرفت تا همزمان با تماشای فیلم‌ها در سفرهای سافاری، به مطالعه

آن بپردازد.

پس از بررسی تمامی جوانب، آرتور به این نتیجه رسید که اتریوم، به شدت شبیه همان چیزی است که وی در ذهنش تصور کرده بود، ولی چیزی که اتریوم کم داشت، فقدان یک سیستم نظارتی مشارکتی بود.

درست است که اتریوم در مقایسه با بیت‌کوین از انعطاف‌پذیری بیشتری برخوردار بود، ولی تمام به‌روزرسانی‌های آن توسط یک تیم توسعه مرکزی انجام می‌گرفت که تحت نظارت بوترین فعالیت می‌کردند.

درست مثل بیت‌کوین، اگر کاربری تمایل نداشت که از این به‌روزرسانی‌ها استفاده کند، تنها دو راه پیش روی خود داشت؛ ۱- به ناچار نسخه ثانویه را بپذیرد و ۲- کد را فوراً کند و یک مسیر جداگانه را در پیش بگیرد.

از این رو آرتور مصمم شد تا یک سرویس رقیب را در برابر اتریوم ایجاد کند. او تصمیم داشت چیزی را ارائه کند که امکان نظارت و قانون‌گذاری غیرمتمرکز را به شکلی قراردادی در اختیار کاربران قرار می‌دهد. کتلین در این مورد دودل بود، گاهی اوقات به شکلی دلگرم‌کننده به حمایت از آرتور می‌پرداخت و برخی اوقات احساس شک و تردید می‌کرد، ولی در نهایت تصمیم گرفت به آرتور اعتماد کند. او گفت: «درست است که نتوانستیم اولین پیشگام حوزه رمزنگاری باشیم، ولی ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است.»

در تابستان ۲۰۱۴ و تنها چند ماه بعد از پایان سفر ماه‌عسل، آرتور چند وایت‌پیپر را تحت نام مستعار ال‌ام گودمن (LM Goodman) نوشت و آن را روی یک نرم‌افزار پستی الکترونیک رمزنگاری شده ارسال کرد (پیش‌تر فردی به نام لیا مک‌گلاث گودمن (Leah McGrath Goodman) که یک نویسنده و خبرنگار است، به اشتباه اعلام کرده بود که توانسته هویت اصلی ساتوشی ناکاموتو را شناسایی کند. آرتور با انتخاب نام گودمن، اشاره‌ای طعنه‌آمیز به این اتفاق داشت).

در این وایت‌پیپر‌ها به طرح نقاط ضعف بیت‌کوین و پیش‌بینی دقیق مشکلاتی که اتریوم در آینده به آنها دچار خواهد شد، اشاره شده بود.

پیش‌بینی غرق‌شدن دنیای دیجیتال در میان انبوهی از ارزهای رمزنگاری شده بی‌کیفیت و زودگذر، یکی دیگر از نکات درخشانی بود که در این وایت‌پیپر‌ها به آن پرداخته شده بود.

«گودمن» به‌منظور دور ماندن از این دام‌ها، پلتفرم جدیدی را معرفی کرد که تزوس (Tezos) نام داشت. تزوس اولین ارز رمزنگاری شده «خوداصلاحگر (self-amending)»

آرتور برای اینکه بتواند تحقیقات کاملی را در مورد اتریوم انجام دهد، از تمامی بخش‌های کد منبع آن پرینت گرفت تا همزمان با تماشای فیلم‌ها در سفر سافاری دلتای اوکوانگو، به مطالعه آن بپردازد.

جهان است که امکان یکپارچه‌سازی تمامی ایده‌های جدید را فراهم می‌کند.

در صفحه دوم وایت‌پیپر این جمله درج شده بود: «در حالت معمول، انتشار یک ارز رمزنگاری شده جدید باعث ایجاد از هم‌گسیختگی در دنیای این ارزها می‌شود، ولی ما برای جلوگیری از این موضوع تمهیدات مناسبی اندیشیده‌ایم، از این رو، تزوس به آخرین ارز رمزنگاری شده جهان تبدیل خواهد شد.»

هیچ‌کس این موضوع را جدی نگرفت. آرتور که در آن زمان به یکی از کارمندان مورگان استنلی (Morgan Stanley) تبدیل شده بود، سعی کرد ایده خود را به چند نهاد شرکتی علاقه‌مند به بلاکچین معرفی کند، ولی از آنجایی که خودش هم قبول دارد که سخنور ماهری نیست، نتوانست توجه‌ها را به سمت خود جلب کند.

نکته دیگر آن بود که پیاده‌سازی تزوس مستلزم حمایت مسئولان در مقیاس بالا بود و مدیران رده میانی نمی‌توانستند آن را به‌عنوان یک راهکار معمول مبتنی بر بلاکچین، به رئیس خود پیشنهاد کنند.

آرتور با خودش اندیشید که چگونه می‌تواند حجم انبوهی از کاربران را به سمت تزوس جذب کند؟ اعضای بیت‌کوین به شکلی تدریجی و طی چندین سال متمادی به آن پیوسته بودند؛ ولی در زمان ظهور تزوس، فضای حاکم بر ارزهای رمزنگاری شده بسیار گسترده شده بود و جوی رقابتی بر آن حاکم بود.

در چنین فضایی، حتی اگر گزینه مناسبی در اختیار افراد قرار داده شود، باز هم احتمال دارد که از آن استقبال نکنند. ولی آرتور بالاخره توانست یک راهکار جدید پیدا کند. این راهکار ICO یا عرضه اولیه سکه نام داشت. ICO نوعی از مدل سرمایه‌گذاری جمعی است و به کمک آن می‌توان زمینه را برای راه‌اندازی موفق یک پلتفرم جدید غیرمتمرکز فراهم کرد.

برای ساده کردن موضوع، آرتور را به اپراتور یک شهر بازی تشبیه می‌کنیم که در نظر دارد ترن‌های هوایی جدید، با طرح‌هایی نوآورانه را وارد این شهر بازی کند.

او بلیت‌های تخفیف‌دار را به افراد می‌فروشد تا بتوانند در آینده، سوار این ترن‌های هوایی شوند و سپس عواید به‌دست‌آمده را صرف ساخت ترن‌های هوایی و تجهیز شهر بازی می‌کند.

بازدیدکنندگان نیز می‌توانند بر فرایند نظارت کنند، از آن پشتیبانی کنند و به‌روزرسانی‌هایی را در آن اعمال کنند. درست است که در فرایند انجام این ICO، وظیفه جمع‌آوری پول برای حمایت از یک اجتماع غیرمتمرکز، به یک نهاد عضو مرکزی سپرده می‌شود، ولی به هر حال روش میانبر خوبی به‌شمار می‌رفت و می‌توانست زمان رسیدن به مقصد رویایی آرتور را تسریع کند.

یکی دیگر از نکات منفی مربوط به ICO این بود که سطح ریسک بالایی داشت. ممکن بود کسی از طریق فروش سکه‌های جعلی به مردم، کل فرایند را از مسیر اصلی خود منحرف کند.

ولی اتریوم دقیقاً با همین روش، ۱۸ میلیون دلار سرمایه جذب و اقتصاد کوچک پر جنب‌وجوشی را برای خود دست‌وپا کرده بود. ارزش فعلی این اقتصاد که زمانی کوچک به نظر می‌رسید، تا ۱۳۵ میلیارد دلار نیز تخمین زده شده است.

آرتور در محافل بین‌المللی لیبرترینیسم با شخصی آشنا

موسسه تزوس توانست بابت ارزی که هرگز وجود خارجی نداشته است، طی یک مبادله الکترونیکی مبلغ ۲۳۲ میلیون دلار به جیب بزند؛ ارزی که با توجه به جزئیات پیچیده قرارداد، شاید هیچ وقت دیگر هم وجود نداشته باشد.

شده بود که در سازماندهی عرضه اولیه سکه اتریوم نقش داشت.

او یک مهاجر از آفریقای جنوبی بود که یوهان گورز (Johann Gevers) نام داشت و در کشور سوئیس اقامت داشت. گورز به آرتور و کتیلین پیشنهاد کرد که همان مسیر اتریوم را در پیش بگیرند و آن دو نیز قبول کردند.

خانواده بریتن تصور می کردند که اگر خوش شانس باشند، از طریق ICO می توانند ۲۰ میلیون دلار سرمایه جمع آوری کنند و بدین ترتیب، در دنیای رمزنگاری، ردپایی هر چند جزئی از خود بر جای بگذارند. در کمال شگفتی، عرضه اولیه تزوس به بزرگترین ICO تاریخ آن زمان تبدیل شد. ولی این احساس شگفتی دیری نپایید و ترس و نگرانی جای آن را گرفت. ICO مربوطه مورد دشمنی قرار گرفت، درگیر فضای شکایت و دعوی قضایی شد و شایعات عجیبی نیز منتشر شد مبتنی بر اینکه تزوس قصد توطئه و ترور در سطح بین المللی را دارد. آنچه یک جاه طلبی آرمانی تلقی می شد، به یکی از بزرگترین رسوایی های دنیای رمزنگاری تبدیل شد و تهمت های بدی بر آن وارد شد.

یوهان گورز مردی قهنگر و لاغر اندام، با شخصیتی کارزماتیک است که در اوایل دهه پنجم زندگی خود قرار دارد.

او پیشانی بلند، چشمانی به رنگ خاکستری - آبی و موهای نارنجی کوتاه دارد که از قسمت شقیقه ها در حال سفید شدن است. او در آفریقای جنوبی بزرگ شده و از نوادگان مبلغان مذهبی آلمانی محسوب می شود.

به گفته خود گورز، زبان دوم او، زولو (Zulu) بوده است. وی در رشته های روان شناسی، علم منطق، ریاضیات، فلسفه، حسابداری و حسابرسی تحصیل کرده و سپس به عنوان مشاور کسب و کار و مدیر امور سرمایه گذاری مشغول کار شده است. گورز از «خودکامگی مالی» که در کشورش جریان داشته، دلزده شد و در سال ۱۹۹۸ به کانادا مهاجرت کرد تا در آنجا به عنوان یک کارآفرین آزادی خواه و «رهبری با تفکرات آرمان گرایانه» به فعالیت بپردازد.

دو پدیده بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ و ظهور بیت کوین، تاثیر بسیاری بر دیدگاه های او گذاشتند. گورز می گوید: «ارزهای رمزنگاری شده این امکان را فراهم می کنند که از بروز مشکلاتی به نام زیادی بزرگ برای ورشکست شدن (too big to fail) ممانعت شود. در نتیجه می توان سیستم مالی بین المللی را بر پایه هایی امن و مستحکم بنا کرد.»

در سال ۲۰۱۲، گورز در بنیان گذاری یک استارت آپ پرداخت دیجیتال به نام مونتاس (Monetas) همکاری کرد. هدف او از این کار، ایجاد تحول در سیستم مالی و ارائه

سرویس هایی مناسب برای میلیاردها نفر از مردم بود که تحت پوشش خدمات بانکی قرار نداشتند. بانک ها و دولت ها، برای اینکه بتوانند از منافع خود محافظت کنند، در مقابل اقدامات گورز ایستادگی کردند و همین موضوع باعث شد تا وی، فعالیت های خود را به مدت دو سال به تاخیر بیندازد. او طی این دو سال، در جستجوی یک محیط نظارتی سازگار و انعطاف پذیر بود تا بتواند سرمایه گذاری خود را در آنجا انجام دهد. او چندین گزینه را مورد بررسی قرار داد. یکی از این گزینه ها، سنگاپور بود که گورز آن را «سوئیس آسیا» می نامید.

مورد دوم، سانتیآگو بود که وی به آن لقب «سوئیس آمریکای جنوبی» را داده بود؛ در نهایت، سفر اکتشافی گورز در مقصدی به نام زوج (ZUG) به پایان رسید که در حقیقت «سوئیس سوئیس» به شمار می آمد. وی در سال ۲۰۱۳، مکان شرکت خود را به کوچک ترین کانتون این کشور منتقل کرد که تنها نیم ساعت با زوریخ فاصله داشت. در گذشته، زوج یکی از مناطق فقیرنشین سوئیس بوده و ساکنان این منطقه به کار تولید شیر مشغول بوده اند. طی قوانینی که در دهه ۱۹۴۰ وضع شده، نرخ موثر مالیات شرکتی این منطقه به صفر رسید و اوضاع مالی مردم بهتر شد.

در سال ۲۰۱۰ حدود ۱۱۵ هزار نفر در این کانتون زندگی می کردند و تعداد شرکت های این منطقه نیز به عدد ۲۹ هزار رسیده بود. ساکنان منطقه در خانه های بیلاقی بخش کوهستانی اقامت می کنند.

این منطقه، نمونه ای متوسط از منطقه هلوتیک (Helvetic) به شمار می رود؛ مجموعه ای آب و جارو شده از پیاده روهای پر از درخت که در جوار محوطه های ماهی گیری قرون وسطایی بازسازی شده قرار دارند. خودروهای مدل بالا، تنها نشانه هایی هستند که وجه تمایز این منطقه به شمار می روند و نشانگر ثروتمندی ساکنان این منطقه هستند.

بر اساس گزارش های منتشر شده، خودروهای متعلق به ساکنان زوج، در مقایسه با سایر کانتون های سوئیس، اسب بخار بالاتری دارند و همچنین این منطقه به ازای هر فرد، بالاترین تعداد خودروی پورشه کشور را دارد. فروشگاه نمایندگی فروش مازراتی، درست در کنار نمایندگی فروش کمپانی فراری قرار دارد و در آن طرف خیابان، یک نمایندگی فروش فراری دیگر هم به چشم می خورد.

در ماه ژوئن ۲۰۱۷، کراوس قرار ملاقاتی را با گورز که در آن زمان به عنوان یکی از چهره های سرشناس منطقه محسوب می شد، ترتیب داد. دفتر مونتاس در یک ساختمان پنج طبقه واقع شده بود و اداره اخذ مالیات و دفتر حسابرسی دولتی کانتون در طبقه بالایی مونتاس قرار داشت. سایر دفاتر این ساختمان به دندان پزشکیان اجاره داده شده بود و به همین دلیل، از راهروها بوی تند مواد ضد عفونی کننده به مشام می رسید. کراوس زودتر از موعد مقرر به سر قرار رسید.

قسمت پاگرد طبقه چهارم خالی بود و دفتر مونتاس، از پشت یک پاریتیشن شیشه ای، تاریک و خالی از سکنه به نظر می رسید، به طوری که وی برای لحظاتی احساس کرد کسی در آن دفتر کار نمی کند. گورز چند دقیقه بعد به دفترش رسید و به او توضیح داد که در حال جابه جایی مکان دفتر هستند. آن دو به مغازه قهوه فروشی که در طبقه پایین ساختمان بود، رفتند و مشغول صحبت با یکدیگر شدند. گورز لهجه خوشایندی داشت و شبیه به کسانی صحبت

می کرد که یک میکروفن همدست بی سیم به گوش خود وصل می کنند و در سالن های نمایش به شکلی غلو آمیز به سخنرانی می پردازند.

وی سخنان خود را از نحوه شکار انسان های نخستین آغاز کرد، به سرگذشت جمهوری ونیز پرداخت، داستان راه اندازی راه آهن آمریکا را تعریف کرد و در پایان به موفقیت اتریوم اشاره کرد. گورز از تاریخ آموخته بود که آرزوهای خود را بر پایه تکنولوژی بنا کند و از بازی سیاست دور بماند. باین وجود، درباره فضای سیاسی حاکم بر زوج، دیدگاه مثبتی داشت و گفت: «در اینجا، اگر بخواهید کاری را انجام دهید، کافی است گوشی تلفن را بردارید و برای ۲۴ ساعت آینده یک قرار ملاقات تنظیم کنید.»

اهداف کاری گورز در زوج، به بنیان گذاری استارت آپ شخصی خودش محدود نمی شد؛ او امید داشت که بتواند فعالیت هایی زیربنایی انجام دهد و زمینه را برای شکوفایی تکنولوژی های مبتنی بر بلاکچین فراهم سازد.

در اولین سالی که گورز به سوئیس آمده بود، دریافت که تعدادی از فعالان بلاکچینی این کشور، دیدگاهی مشابه با او دارند و پیشگام شده اند تا یک مکانیسم قانونی را تعریف کرده، به جذب سرمایه پرداخته، به بنیان گذاری شرکت های قانونی حوزه رمزنگاری کمک کرده و مخالفان این تکنولوژی را دلسرد کنند.

یکی از بزرگترین طرفداران سوئیس بلاکچین، شرکت حقوقی ام ام ای (MME) بود که در زمینه های فناوری، انطباق با قوانین ضد پولشویی و داوری فعالیت می کرد. فعالان معتقد بودند که قانون مدنی سوئیس (Swiss Civil Code) آزادی عمل کافی را برای پایه ریزی اقدامات گسترده در حوزه جمع آوری کمک های مالی فراهم می کند. برای مثال، این امکان وجود داشت که یک موسسه مستقل برای جمع آوری کمک های مردمی تاسیس شود و عواید حاصله، در جهت منافع جمعی، به راه اندازی یک پلتفرم نرم افزاری متن باز (open source) اختصاص داده شود.

در این صورت، نهادها می توانستند بدون فروش توکن به مردم (که شاید هیچگاه به کارشان نیاید)، از آنها درخواست کمک های نقدی داشته باشند و در پاسخ به کمک کنندگان، توکن هایی را به عنوان هدیه تشکر در اختیار آنها قرار دهند. این موسسات جمع آوری کمک های مردمی، تحت نظر مقامات فدرال فعالیت می کنند و از این رو، کمک کنندگان می توانند اطمینان داشته باشند که تمامی پول های جمع آوری شده صرف توسعه پلتفرم می شود و در ناگجآباد ناپدید نخواهند شد.

بزرگترین مزیت این روش از جذب سرمایه، آن است که شرکت های نوظهور فناوری، وارد بازار بورس نمی شوند و در نتیجه، زیر بار نظارت توسط نهادهای رگولاتوری ایالات متحده و اتحادیه اروپا نمی روند. نتیجه نهایی این کمیابگری اقتصادی، به ظهور پدیده های به نام ICO انجامید (حوزه های قضایی سایر مناطق، از جمله جبل الطارق و جزیره مالت نیز اصلاحاتی را بر قانون مدنی سوئیس اعمال کرده، رویکرد مشابهی را در پیش گرفتند).

موفقیت اتریوم و ثمربخشی پایدار ICO های سوئیس در همان روزهای اولیه، دستاوردهای مثبتی بودند که به تقویت حس اعتماد در گورز و ام ام ای کمک کردند.

این دست اندرکاران، بیش از پیش مطمئن شدند که ICO روش مناسبی برای رونق اقتصاد توکن محور هستند و به جذب حجم بالایی از ثروت به سوی منطقه کمک می کنند.

در بهار گذشته، یک کنسرسیوم اعلام کرد که انجمن کریپتو ولی (Crypto Valley Association) به صورت رسمی تشکیل شده است.

در تعریف این انجمن آمده است: «یک کانون مستقل که از سوی دولت حمایت می‌شود و به اقدامات نوآورانه فین تک‌های محلی، شتاب می‌بخشد.» چندین سال بود که سوئیس عنوان دار مقام پایتخت رازداری بانکی (banking secrecy) بود و منافع بسیاری را از این طریق به دست آورده بود، ولی قوانین به تازگی تغییر کرده بودند و سوئیس جایگاه خود را از دست داده بود. به نظر می‌رسد که بلاکچین، راهکار امیدبخشی را برای جبران ضرر و زیان‌های اقتصادی این فقدان فراهم کرده باشد.

حمایت‌های دولتی، زوج را به اولین شهر دنیا تبدیل کرد که از طریق ارزش‌های رمزنگاری شده، نسبت به دریافت مالیات اقدام می‌کند. دیری نپایید که توجه قشرهای مختلفی از طرفداران جدید بلاکچین به سمت این کانون جلب شد. نویسنده این مقاله نقل می‌کند: «در بعد از ظهر یکی از روزها، در مقابل ساختمان اداری یک فرد دانمارکی را دیدم که معتقد بود به زودی، بلاکچین مالکیت زمین‌های افراد فقیر را به خودشان باز خواهد گرداند و زندگی این قشر را متحول خواهد کرد.»

او توضیح داد که در آفریقا، بخشدار هر زمان که بخواهد می‌تواند مدعی شود که مالکیت زمین افراد روستایی را در اختیار دارد. تصور کن که این روستایی‌ها گوشی تلفن همراه هوشمند مجهز به مکان‌یاب داشته باشند و مختصات جغرافیایی زمین خود را در شبکه بلاکچین وارد کنند. در این صورت هر زمان که بخشدار به سراغشان بیاید، مختصات دقیق قطعه زمین خود را به او نشان می‌دهند، او با سرش سخنانشان را تایید می‌کند و به مسیرش ادامه می‌دهد.

رهبرانی با تفکرات آرمان‌گرایانه، از جمله گورز، امتیاز انحصاری سیلیکون ولی در تامین مالی استارت‌آپ‌ها را در مقایسه با بخشداران آفریقای، مهارپذیرتر می‌دانستند و این مقایسه، به شکل غیرقابل باوری، منطقی به نظر می‌رسید.

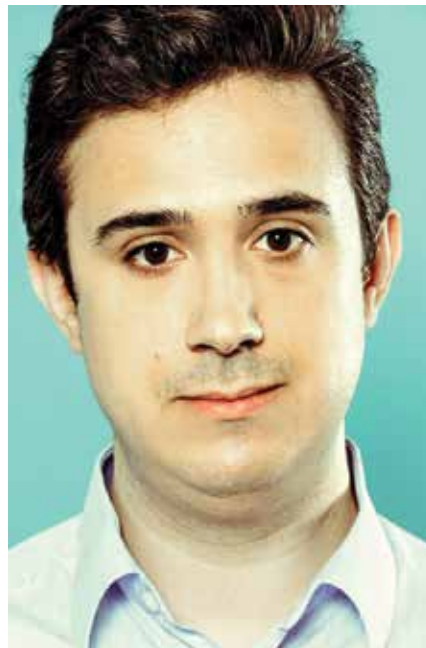
در مسیر تبدیل شدن بلاکچین به یک منجی جهانی، موانعی نیز وجود داشته است. در سال ۲۰۱۶، یک بنگاه که DAO (مخفف Decentralized Autonomous Organization) به معنای سازمان نامتمرکز خودگردان نامیده می‌شد، طی یک ICO، توکن‌هایی (در این مورد خاص، نوعی از توکن اتریوم) را به ارزش ۱۵۰ میلیون دلار به فروش رساند (یکی از نقاط قوت اتریوم که مشتریان را نسبت به استفاده از آن ترغیب می‌کند، این است که هر کسی می‌تواند توکن مخصوص به خود را داشته باشد؛ این امر، تقریباً مشابه اقدام اسپیس مانتین (Space Mountain) است که برای کسانی که در تفریحگاه والت دیزنی ورلد (Disney World) سوار آن می‌شوند، دستبندی به نشان خود می‌دهد). پس از فروش توکن‌ها، هرکس توانستند از طریق شناسایی یک رخنه امنیتی، مدعی شوند که مالکیت ۵۰ میلیون دلار از توکن‌های «اتر» DAO را در اختیار دارند. خسارات ناشی از این حمله باید جبران می‌شد و همین امر باعث شد تا یک دودستگی عمیق در جامعه اتریوم ایجاد شود. از همه بدتر، آن بود که این نابسامانی، پای کمیسیون بورس و اوراق بهادار آمریکا (US Securities and Exchange Commission) را نیز به دنیای ICOها

باز کرد.

رسوایی که در مورد DAO اتفاق افتاد، نتوانست جلوی اشتیاق مغرط و روزافزون به ICO را بگیرد. طی سال گذشته، شرکت‌های مختلف توانستند از طریق ICO، ۶.۵ میلیارد دلار جذب سرمایه انجام دهند.

همان‌گونه که رگولاتورهای مناطق مختلف هشدار داده بودند، در برخی از این ICOها، از ترنسد پونزی (Ponzi schemes) یا سایر روش‌های کلاهبرداری استفاده شده بود. همه فعالان زوج از این امر اطلاع داشتند، ولی معتقد بودند که مشکل بازیگران خرابکار، چندان جدی نیست و مورد اصلی، رخنه‌هایی است که در نرم‌افزارهای مربوطه وجود دارد.

آنها چنین می‌پنداشتند که حتماً راهکار فنی برای حل مشکل وجود دارد. گورز در یک صبح ماه ژوئن و در ملاقات با نویسنده این مقاله، اعلام کرده بود که تا دو هفته دیگر، راهکاری برای حل جهانی این مشکل معرفی خواهد شد. راهکار مورد نظر او، تزوس نام داشت.



آرتور بریتمن

گورز و آرتور برای اولین بار همدیگر را در سال ۲۰۱۱ و به واسطه پاتری فریدمن ملاقات کرده بودند. هر دوی آنها جزء طرفداران پاتری فریدمن بودند. فریدمن از گورز خواسته بود که در پروژه ساخت یک شهر منشوری (Charter city) با رویکردی آزادی خواهانه در هندوراس مشارکت کند.

آرتور از نزدیک این پروژه را دنبال می‌کرد و گورز از مشاهده هوش سرشار او، متعجب شده بود. طی چند سال بعدی، گورز از دیدن اینکه دیدگاه فلسفی آرتور با دیدگاه او جور درمی‌آید، بسیار خشنود می‌شد. در اواخر تابستان ۲۰۱۶، آرتور با گورز مشورت کرد و گورز به او پیشنهاد داد که مرحله اولیه جذب سرمایه را از طریق کریپتو ولی انجام دهد.

مدت اندکی پیش از ورود آرتور به شهر زوج، فاجعه DAO اتفاق افتاده بود و ماهیت مشکلات رخ داده، موجب شده بود

که اتریوم روندی نزولی داشته باشد.

یک شکاف امنیتی در کد DAO ایجاد شده بود و تلاش‌های نه‌چندان موفق جامعه غیرمتمرکز اتریوم برای اصلاح این شکاف، این باور را در بین عموم ایجاد کرده بود که پلتفرم اتریوم از نظر پایه‌ای، ثبات کافی را ندارد. هرکس که ۵۰ میلیون دلار اتر را به جیب زده و فرار کرده بودند، از نظر فنی کار اشتباهی را مرتکب نشده بودند؛ این افراد صرفاً توانسته بودند یک باگ امنیتی را پیدا کرده و نهایتاً استفاده را از آن ببرند.

برخی از حامیان اتریوم معتقد بودند که سرقت با هدف بدبین کردن مردم نسبت به امنیت این پلتفرم صورت گرفته و پیشنهاد می‌کردند که برای حل مشکل، ساعت اتریوم به عقب کشیده شود. دیگران بر این باور بودند که از نظر منطقی، بلاکچین غیرقابل تغییر است و نباید در رگوردهای ثبت شده (اعم از سرقت) دستکاری صورت بگیرد.

ویتالیک بوترین، خالق اتریوم، با جامعه این ارز رمزنگاری شده مشورت کرد و نهایتاً اعلام کرد که پول به سرقت رفته دوباره به جایگاه قبلی خود در دفتر کل بازگردانده خواهد شد؛ ولی ضربه سختی وارد شده بود و احساس تقدسی که در ذهن مردم نسبت به بلاکچین وجود داشت، خدشه‌دار شده بود. بلافاصله پس از اعلام این خبر، یک «هارد فورک» ایجاد شده و جامعه اتریوم به دو قسمت جداگانه تقسیم شد؛ برخی از کاربران دفتر کل اصلاح شده را پذیرفتند، مابقی تصمیم گرفتند که کماکان از دفتر کلی استفاده کنند که به دست انسان دستکاری نشده است.

گورز به هنگام صحبت کردن از تزوس، از کلماتی نویدبخش استفاده می‌کرد. وی معتقد بود که مهندسان نرم‌افزار DAO فعالیت‌های خود را به شکلی سرسری انجام می‌دهند، ولی وقتی پای امنیت به میان کشیده می‌شود، آرتور بسیار متمرکز و متعصبانه برخورد می‌کند.

خود گورز هم از آنجایی که کودکی خود را در آفریقای جنوبی و غرق در نگرانی‌های امنیتی گذرانده، در مورد امنیت حساسیت و سواس گونه‌ای دارد. به گفته گورز، میزان حساسیت آرتور حتی از او هم بیشتر است.

«آرتور تمایل دارد سطح فاکتور امنیت را به بالاترین حد ممکن برساند و این امر، برای ورود و پیشروی در سیستم مالی جهانی، باگردش مالی تریلیون‌ها یا حتی کادریلیون‌ها دلاری، کافی است.»

اما جنبه‌های مثبت تزوس به همین جا ختم نمی‌شود. تزوس برای اقدامات «نظارتی» نیز تمهیداتی اندیشیده بود. گورز معتقد بود که فقدان ساختاری مشابه ساختار تزوس، موجب شده تا متاسفانه، «یک دشمنی ناپسند در بین دو جامعه بیت کوین و اتریوم ایجاد شود و اعضای این دو جامعه از یکدیگر متنفر باشند که این موضوع برای کل اکوسیستم عواقب ناگواری در پی دارد.»

گورز، خانواده بریتمن و وکلای ام‌ام‌ای، با هم توافق کردند تا از شاهکار آرتور حمایت کنند. رسالت عمومی بنیاد تزوس، عبارت بود از حمایت از «معماری نرم‌افزاری باز و غیرمتمرکز جدید» با تمرکز ویژه بر «پروتکل تزوس» و تکنولوژی‌های مرتبط.

قرار بر این بود که پس از جمع‌آوری سرمایه مورد نیاز، بودجه‌بندی مشخص و حرکت به سوی مقصد آغاز شود. زوج بریتمن، به عنوان خالقان تکنولوژی، نقشی حیاتی را در پیشرفت این پلتفرم ایفا می‌کردند، ولی توافق شده بود که ارتباط آنها با بنیاد، فارغ از ملاحظات شخصی و از طریق



قرارداد تنظیمی به رسمیت شناخته شود. اگر غیر از این می‌بود، همه تصور می‌کردند که ICO تروس، صرفاً مجوزی برای جمع‌آوری پول به نفع خانواده بریتمن است.

کتلین تا آن زمان گورز را از نزدیک ندیده بود و از قوانین آگاهی چندانی نداشت، ولی دارای تجربه شغلی بود و در صندوق تامین سرمایه بریج‌واتر (Bridgewater Associates) و شرکت مشاوره‌ای اکسنچر (Accenture) کار کرده بود. از دیدگاه او، برنامه در جهت تضمین توزیع عادلانه سرمایه تعریف شده بود. خانواده بریتمن دوست نداشت این حس را به دارندگان توکن القا کند که در راستای جلب اعتماد آنها، اقدامات چندانی انجام نشده است.

گورز به عنوان گزینه‌ای مناسب برای ریاست بنیاد انتخاب شد. او از تمامی جهات صلاحیت کافی را داشت، در رشته حسابداری آموزش دیده بود و هم در داخل و هم خارج از منطقه، فرد شناخته‌شده‌ای به‌شمار می‌آمد.

بریتمن‌ها تصور می‌کردند که او یکی از ارکان جامعه تروس است و نیازی نمی‌دیدند که به شکلی دقیق‌تر به ارزیابی صلاحیت او بپردازند. گورز در پاسخ به این درخواست، گفت که به‌شدت درگیر مونتاس است (به گفته خودش در حال نزدیک شدن به یک مرحله جذب سرمایه بزرگ بود)، ولی با این حال پذیرفت که وظیفه ریاست بنیاد تروس را تقبل کند.

انجمن اجرایی بنیاد، هیات‌مدیره‌ای سه‌نفره بودند. نفر دوم، یک کارشناس فنی بود که با آرتور آشنایی داشت و نفر سوم، یک تاجر محلی آلمانی بود که برای ام‌ام‌ای بسیار شناخته‌شده بود و در چند انجمن مشابه دیگر نیز فعالیت داشت.

در ماه ژوئن گذشته که نویسنده این مقاله در زوج اقامت داشت، با گورز ملاقات کرده بود و آرتور نیز به‌صورت تصادفی در آنجا حضور داشت.

گورز یک میز شام را در ایوان خارجی رستوران کنار دریا رزرو کرده بود. این رستوران، به‌عنوان یک هاب غیررسمی برای دور هم جمع‌شدن جامعه بلاکچین محلی معروف شده بود. قرار بود که تنها دو هفته بعد، ICO تروس کلید بخورد، ولی آرتور اصلاً تمایلی نداشت که در مورد آن، کریپتو ولی و هر ICO دیگر حرف بزند (در همان روز، یک سازمان اسرائیلی از طریق عرضه سکه توانسته بود ۱۵۰ میلیون دلار جذب سرمایه داشته باشد).

وقتی صحبت از ارزش‌های رمزنگاری شده می‌شد، آرتور با بی‌تابی غذا می‌خورد و ترجیح می‌داد که در مورد حوزه نظارتی آن حرف بزند یا کلاسک می‌ماند.

در عوض، وقتی بحث خانواده به میان آمد، آرتور شروع به صحبت می‌کرد. او گفت که از پاریس برگشته و در آنجا، خاکستر پدرش ژان کلود درت (Jean-Claude Deret) را که یک سال قبل‌تر در ۹۵ سالگی فوت کرده بود، به یاد سپرده است.

آرتور به نویسنده مقاله گفته که پدرش سال‌های اولیه جوانی خود را در دوران جنگ با نازی‌ها سپری کرده و پدر بزرگش به بازداشتگاه بوخن‌والد (Buchenwald) فرستاده شده است. در دهه ۱۹۶۰ بوده که درت با تولید یک شوی تلویزیونی کودکانه که داستان رابین‌هود را با یک حمله کم‌تعداد و مخفیانه به سربازان فرانسوی ترکیب کرده بود، مشهور شد.

آرتور در سال ۲۰۰۵ به منهتن نقل مکان کرد تا در دانشگاه نیویورک و زیر نظر نسیم نقولا طالب (Nassim Nicholas Tale) به تحصیل بپردازد. آرتور باور داشت که زندگی یک معمای پهنه‌سازی چندبعدی است، ولی تاکید نسیم نقولا طالب بر تصادفی بودن زندگی، این باور آرتور را تا اندازه‌ای تعدیل کرد (طالب استدلال می‌کرد که شرکت در یک میهمانی، همیشه کار خوبی است، زیرا هزینه فرصت (opportunity cost) اندک و بازدهی بالایی دارد. از دواج آرتور با کتلین، یکی از نتایج همین توصیه بود، ولی آرتور بعد از ازدواج، به همان شخصیت قبلی خود بازگشت و باز هم در دوره‌های اجتماعی، فقط در یک گوشه می‌ایستاد. آرتور با افرادی با عقاید آنا-کو-کاپیتالیزم رابطه برقرار کرد و دوست داشت هر چه زودتر، خشم خود را علیه متصدیان بانک‌های مرکزی نشان دهد. او از بانک‌ها خوشش می‌آمد و ایده ایجاد یک سیستم برای ذخیره سرمایه را می‌ستود، ولی معتقد بود که باید بر تعداد بانک‌ها افزوده شود تا رقابت بیشتری بر این فضا حاکم شود. آرتور برای اولین بار در هفت‌سالگی از بازار بورس نیویورک بازدید کرده بود و از همان زمان، دلش می‌خواست که در وال استریت مشغول به کار شود.

آرتور در آن جلسه سه‌نفره، خواب‌آلود به نظر می‌رسید و اگر موضوع بحث، به اندازه کافی جذاب نبود، به‌صورت نشست‌به‌پشت میز به خواب زمستانی می‌رفت! هر زمان که گفت‌وگو به بخش مهبجی می‌رسید، چشم‌هایش باز می‌شد و شروع به صحبت می‌کرد. آرتور در آن جلسه‌ای که پیش از ICO برگزار شد، به‌شدت کم‌تحمیل به نظر می‌رسید و در سخنانش، نشانه‌هایی از بی‌دقتی دیده می‌شد؛ دلیل این رفتارها می‌تواند این باشد که در آن برهه زمانی، ذهن او درگیر مشکلات و مسائل فراوانی بوده است.

با گذشت زمان کم‌کم زوج بریتمن نسبت به رفتار گورز نگرانی‌هایی پیدا کردند. کتلین او را در جمع، «انسانی عاقل» توصیف می‌کرد، ولی بعدها به کراؤس گفته بود که رفتار گورز همیشه او را ناراحت و نگران می‌کرده است. کتلین در ادامه صحبتی که با کراؤس داشت، به دفتر کار تقریباً خالی و نحوه پیشروی مراحل جذب سرمایه شرکت گورز اشاره کرد و گفت من پیشنهاد کردم که می‌توانم او را در ارائه اسلایدی شیوه کار کسب‌وکارش به سرمایه‌گذاران احتمالی، کمک کنم، ولی او پاسخی نداد.

آرتور به کتلین گفت که سخت‌نگیرد و با گورز کاری نداشته باشد، ولی طولی نکشید که خود آرتور هم مشکوک شد. با استناد به داده‌های رسمی بنیاد تروس که به‌صورت آنلاین در دسترس قرار دارد، در دوم ژوئن، اعضای هیات‌مدیره بنیاد، با هم توافق کردند تا یک بازنگری بر قراردادها داشته باشند. طبق این بازنگری، گورز به حق امضایی دست پیدا می‌کرد که می‌توانست به‌صورت مستقل به حساب‌های بانکی و صندوق‌های امانات بنیاد، دسترسی پیدا کند. تام گوستینیس (Tom Gustinis) یک مهاجر محلی آمریکایی بود که از بازرسان سابق بانک یوبی‌اس (UBS) به‌شمار می‌رفت و پیش‌تر با گورز صحبت کرده بود تا در مونتاس شروع به کار کند. او جزء اولین کسانی بود که نسبت به قدرت تک‌امضایی بودن گورز، به آرتور هشدار داده بود و از او خواسته بود عاقلانه‌تر عمل کند. گوستینیس می‌گوید: «چنین اقدامی باعث می‌شد قدرت گورز در بنیاد به شکل قابل توجهی افزایش پیدا کند.»

آرتور فکر نمی‌کرد که تک‌امضایی بودن گورز ایده بدی باشد.

تمام هدف آرتور آن بود که بنیاد به شکلی چابک عمل کند و بهره‌وری بالایی داشته باشد و بیشتر از همه، از این نگران بود که گورز عمده توجه خود را به مونتاس اختصاص دهد و وقت چندانی برای فعالیت در بنیاد تروس نداشته باشد. گذشته از آن، این تصمیمی بود که هیات‌مدیره بنیاد گرفته بود و بریتمن‌ها نمی‌توانستند دخالتی در آن داشته باشند. آرتور با خودش فکر می‌کرد که تک‌امضایی بودن گورز مشکلی ایجاد نمی‌کند و به جای آن، مسائل مهم‌تری هستند که باید مورد توجه قرار بگیرند. بررسی میزان آسیب‌پذیری ICO در برابر حملات هکرها، یکی از همین مسائل بود.

صبح روز اول جولای ۲۰۱۷ بود که خبر صدور گسترده‌ارز جدیدی به نام تز (tez) پخش شد. وبلاگ‌ها و انجمن‌های آنلاین به انتشار خبر آن پرداختند و عنوان کردند که نسل جدیدی از اتریوم ظهور کرده است. طبق قرارداد، ارزش اولیه ۵۰۰۰ تز، حدود یک بیت‌کوین اعلام شد که با توجه به نرخ بیت‌کوین در آن زمان، ارزش هر تز برابر بود با ۵۰ سنت. تعیین قیمت پایین، به این دلیل بود که توجه مردم جلب شود و متعاقباً، استقبال گسترده‌ای از این ارز نوظهور انجام بگیرد. طی دو هفته اول انتشار، هیچ محدودیتی بر تعداد تزه‌های قابل خریداری توسط یک نفر، اعمال نشده بود. در پایان روز کاری ۱۳ ژوئن، ۶۰۷ میلیون نام خود را برای انتشار احتمالی این ارز در آینده، رزرو کرده بودند و در نهایت، بنیاد تروس توانست ۲۳۲ میلیون دلار پول جمع‌آوری کند. این مبلغ، برای ارزی پرداخت شده بود که هنوز وجود خارجی نداشت و با توجه به جزئیات پیچیده عرضه، ممکن بود در آینده هم وجود نداشته باشد.

تروس، موفق شد بزرگ‌ترین ICO تاریخ را تا آن روز رقم بزند و گورز از این مساله بسیار خرسند بود. او توثیق کرد: «تروس رکورد زد و طی سه روز توانست ۲۰۰ میلیون دلار

کتلین در حالی که به تماشای تپه‌ها مشغول بود و در ذهنش به گورز و سایر افرادی که در زوج بودند، می‌اندیشید، با خود گفت: «شاید آن‌ها خواهند با یک احمق ادامه دهند. من نمی‌خواهم.»

را جمع‌آوری کند. این موفقیت را می‌توان مقدمه‌ای دانست بر رشد این ارز در آینده و تبدیل شدن آن به یکی از سه بلاکچین برتر دنیا.»

در دهه ۱۹۸۰ میلادی، مردی به نام فرانک تور توریلو (Frank Tortoriello) برای راه‌اندازی رستوران خود در خیابان مین (Main Street) در شهرک برینگتون بزرگ (Great Barrington) در شهرستان برکشایر ایالت ماساچوست، از بانک‌های این شهر درخواست وام کرد، اما نتوانست وام مورد نظر را تأمین کند.

در عوض، شروع به عرضه ارزهای مخصوص خود با عنوان دلارهای دلی (Deli Dollars) کرد. برای عرضه اولیه این دلارها، وی از یک طراح بومی برای طراحی دلارها کمک

گرفت و شخص خودش نیز دلارها را امضا می کرد و به فروش می رساند.

هر هشت دلار از این ارزها می توانست یک وعده غذایی ۱۰ دلاری برای خریداران به ارمان بیسورد و ارزها نیز دارای مهلت تمدید و باز خرید مشخصی بودند. فرانک تور توریلو با این نوآوری توانست تنها در عرض یک ماه، مبلغی بالغ بر ۵۰۰۰ دلار به جیب بزند! کشتی که در کلیسای محلی اقامت داشت، علاقه مند به منوی صبحانه دلی شده بود و به طور منظم جزء مشتریان ثابت صبحانه های غذاخوری فرانک و از خریداران دلارهای وی بود.

طولی نکشید که حتی بانک هایی که تا آن زمان فرانک را به خاطر یک وام در مخمسه انداخته بودند نیز برای خرید دلارهای دلی صف کشیدند.

بسیاری از کسب و کارهای دیگر نیز دلار فرانک تور توریلو را به ارزش اسمی آن به رسمیت پذیرفته بودند؛ آنها می دانستند که فرانک با چه مشقت و سرسختی کار می کند و به این باور رسیده بودند که فرانک و ارزهای جدید او قابل اعتماد هستند.

ما ارزهایی همچون دلار دلی، یورو، یین یا فرانک را ارزش گذاری می کنیم، تنها به این دلیل که ایمان داریم سایر مردم، کسب و کارها و دولت ها این ارزها را به رسمیت می شناسند و هنگام دادوستد آنها را خواهند پذیرفت.

ضمن اینکه اعتقاد داریم دولت ها، هرگز برای منافع خود دست به چاپ بیش از اندازه این ارزها نخواهند زد و بازار این ارزها، همچنان در ثبات نسبی باقی خواهد ماند؛ ارزهایی که دولت ها حق چاپ بی رویه و نابخردانه آنها را بدون دلایل منطقی و علمی و صرفاً برای افزایش قدرت خرید خود ندارد، اما ماجرای ارزهای رمزنگاری شده ای همچون بیت کوین فرق دارد.

موضوع جدیدی که در مورد بیت کوین وجود داشت این بود که این ارز، راهی برای جابه جایی ارز در محیط پیرامون به وجود آورد. اینکه ممکن است بدهی هایی که من در ستون خود دارم در قالب اعتبار در ستون شما ظاهر شوند، آن هم بدون اینکه هیچ یک از طرفین به دیگری اعتماد داشته باشد! نوآوری شگرفی که در تئوری آن، هیچ راهی برای دخالت در حسابداری، هیچ امکانی برای تقلب و هیچ تهدیدی مبنی بر ابر تورم وجود ندارد (چراکه در نهایت تنها ۲۱ میلیون بیت کوین وجود خواهد داشت). هر یک از اعضای شرکت کننده در سیستم که بخواهند اعتماد جاری در شبکه را خدشه دار کنند، به وسیله دستگاهها از سیستم به بیرون رانده خواهند شد و این، برگ برنده بیت کوین است.

یکی از مواردی که بریتمن ها را در بازی بزرگ تولید پول از دیگران متمایز می سازد این است که آنها، هرگز به این جمله که «بیت کوین صرفاً با تکیه بر ریاضیات کار می کند» اعتقاد نداشته اند.

در حقیقت، آر تور بر این باور بود که اگر شما تنها بر ریاضیات تکیه داشته باشید، برایتان فوق العاده خواهد بود، اما غیرممکن!

شما باید همیشه بر مردم متکی باشید و از اهرم هایی که توسط نهاد های مختلف در اختیار تان قرار می گیرند، نهایت استفاده را ببرید. در نهایت، پس از تصام تلاش هایی که می کنید، این اعتبار افراد و سازمان هاست که می تواند هزاران هزار سال تلاش مشترک بشریت را زنده نگه دارد و با ایجاد پیوند میان شان به آنها معنا ببخشد.

یکی از مهم ترین اقدامات مشترکی که طی سالیان مدید

توسط بشریت صورت گرفته، همین تکثیر پول به عنوان یک فناوری هماهنگ است.

فناوری بلاکچین را به راستی می توان یکی از دستاوردهای همین تاریخ قلمداد کرد. تجارت بشری طی تاریخ طولانی خود پول های فراوانی را در گردش دیده است.

پول هایی که از ارزش بالایی برخوردار بوده اند، اما ارزش مبادلاتی چندانی نداشته اند (همچون طلا)، پول هایی که برای دادوستد مناسب بوده اند، اما از ارزش ذاتی چندان بالایی برخوردار نبوده اند (همچون دانه های کاکائو)، پول هایی که هم از ارزش ذاتی خوبی برخوردار بوده اند و هم برای دادوستد های تجاری مناسب بوده اند، اما واحد حسابداری بدی داشته اند (مانند سال های نخستین معرفی ارز یورو)؛ اما در هر صورت، طی تاریخ پول های ایده آلی وجود نداشته اند که بسته به شرایط زمانه، مقتضیات جامعه و ترجیحات کاربران قابل تغییر، مهندسی و استفاده باشند. به همین دلیل نیز جنبش های اجتماعی گسترده ای مبنی بر اعتراض به این پول های غیرانعطاف پذیر طی تاریخ صورت گرفته است.

هارد فور کی که سال گذشته برای ارز رمزنگاری شده بیت کوین صورت گرفت، مثال بارزی از همین جنبش هاست. مثال روشن بعدی نیز می تواند کمپینی باشد که به «جادوگر شهر اوز (Wizard of Oz)» شهرت یافت و توانست تاثیر بسزایی در افزایش نامنی های عمیق پوپولستی در امریکا بگذارد.

تروس توکن های آینده خود را ارزهایی قابل برنامه ریزی معرفی کرد که حاملان آنها می توانستند حساب و کتاب ارزی شان را خود بر عهده داشته باشند.

موسسه تروس توانست بابت ارزی که هرگز وجود خارجی نداشته است، طی یک مبادله الکترونیکی مبلغ ۲۳۲ میلیون دلار به جیب بزند! ارزی که شاید هیچ وقت دیگر هم وجود نداشته باشد.

به عنوان مثال، می توان دلارهای دلی را روی تروس پیاده سازی کرد. کسانی که حتی یک دلار دلی خریداری کنند، حق رای خواهند داشت. در چنین سیستمی اعضا می توانند تصمیم بگیرند.

برای مثال، هر کس که به فرانک کمک کند تا مغازه اغذیه فروشی اش را در عرض یک ساعت رفت و روپ کند، حسابش با پنج دلار دلی شارژ خواهد شد. یا کسانی که بتوانند یک ساندویچ عجیب و غریب و جدید را معرفی کنند، فرانک آن را به منوی غذاهای خود خواهد افزود و در ازای این نوآوری دو درصد از درآمد حاصل از فروش هر ساندویچ را در قالب دلار دلی به آن شخص پرداخت خواهد کرد.

در چنین سیستمی، تمام تجزیه و تحلیل ها و حساب و کتاب ها به صورت اتومات انجام می شوند و به همین دلیل نیز جای هیچ گونه حرف و حدیثی باقی نمی ماند. در صورتی که طمع کاربران برای معرفی انواع جدیدی از ساندویچ های رویایی یا کمک به رفت و روپ مغازه افزایش یابد، بدیهی است که حجم دلارهای دلی در گردش نیز رو به فزونی خواهد گذاشت، خطوط پیرامون بلوک افزایش خواهند یافت و احتمالاً فرانک مجبور خواهد شد قیمت ساندویچ هایش را بالا ببرد. اما پلتفرم به گونه ای طراحی شده که بتواند تعادل بین افزایش قیمت ساندویچ ها و دلارهای دلی را حفظ و تورم اسمی سیستم را کنترل کند.

در حقیقت، بسته به دلارهای دلی در گردش در سیستم، ارزش هر ساندویچ می تواند ثابت باقی بماند. دلیل برخی

از جنبش های هیپی نیز دقیقاً همین امر است. بریتمن ها معتقد بودند که فناوری بلاکچین نمی تواند اعتمادی را که فرانک توانسته بود ایجاد کند، به وجود آورد، بلکه قادر است آن را تایید کرده و گسترش دهد.

تروس این قابلیت را دارد تا دست کم برای شرکت هایی نظیر سیستم فرانک که می خواهند در مقیاس بزرگ تری کار کنند، یا نهادهای گول پیکری که به دنبال ایجاد اعتبار عمومی در خلال برون سپاری حسابداری خود به یک بلاکچین حسابرسی شفاف هستند، مورد استفاده قرار گیرد. به عنوان مثال، یک بازی رایانه ای را متصور شوید که بر اساس یک ارز ویژه همچون طلای دیجیتال کار می کند؛ تروس می تواند مانع تحمیل تغییرات عمدی و اختیاری در زنجیره پولی بازی شود. یا یک شرکت هواپیمایی را متصور شوید. اگر یک سال پروازهای خانگی ۳۵ هزار مایل باشند و سال آتی ۷۰ هزار، چه اتفاقی می افتد؟ اگر این شرکت ها تصمیم بگیرند که مقررات و چارچوب های زنجیره ارزش خود را به قرار دادهای هوشمند بلاکچین بسپارند و با تکیه بر این نوآوری مدرن وفاداری کاربران را از موده و پاسخ دهند، چه اتفاقی می افتد؟

بدون شک، در سایه یک بلاکچین عمومی، این مسافت های مبتنی بر مایل می توانند به عنوان یک ارزش شناخته شده و علاوه بر تامین خواسته های کسب و کار، انگیزه مسافران را نیز افزایش داده و برنامه های وفاداری خارق العاده ای را ممکن سازند.

البته هنوز همه چیز در تئوری است. همان طور که جان کنت گالبریت (John Kenneth Galbraith) نیز اذعان می کند: «آنچه در تاریخ پول ثابت است، این است که هر چاره قابل اعتمادی که اندیشیده می شود، یک منبع جدید برای سوء استفاده است!»



کاتلین بریتمن (Kathleen Breitman)

زمانی که عرضه اولیه سکه با موفقیت به اتمام رسید، به نظر می رسید که همه چیز برای تبدیل شدن تروس از یک تئوری صرف به عمل مهیا شده است.



بریتمن‌ها مالکیت معنوی این پروژه - همان‌کد زیربنای پروتکل تزوس - را با پشتیبانی شرکتی دلاوری (Delaware) با عنوان داینامیک لجر سولوشنز (Dynamic Ledger Solutions) تمام و کمال در اختیار داشتند. بنیاد تزوس تاسیس شد و موظف بود تا پلتفرم عملیاتی خود را در مهلت تعیین شده تحویل دهد.

مدت‌زمان لحاظ‌شده در قرارداد چیزی کمتر از ۹ ماه بود. به محض اینکه شبکه راه‌اندازی شده و برای مدت‌زمان مشخصی موقتاً شروع به کار کرد، بنیاد کد زیربنای پروتکل تزوس و علامت تجاری تزوس را از شرکت بریتمن‌ها به ارزش ۸.۵ درصد از سرمایه جذب‌شده توسط عرضه اولیه سکه از آن خود ساخت و به علاوه آن، ۱۰ درصد از کلیه توکن‌هایی که توسط بلوک مادر تولید شده بودند نیز در اختیار این نهاد قرار گرفت.

با این حال، حقیقت ماجرا از این قرار بود که این بنیاد، قدرت لازم برای پیشبرد اهداف و ارائه پلتفرم را نداشت. به عبارت بهتر، در داری‌ها غرق شده بود. آنها هنوز هم یک ارزش‌زنگاری شده بودند و به همین دلیل نیز بنیاد شروع به فروش توکن‌های خود در قالب ارزهای فیات کرد.

اوضاع طبق روال پیش‌نرفته بود و اختلافات، بسیار سریع‌تر از آنچه بتوان تصورش را کرد، ظاهر شدند. تنها چند روز پس از بسته‌شدن بنیاد، گورز که برای ریاست بنیاد انتخاب شده بود، اکنون میانه‌اش با آرتور شکرآب شده بود؛ پیغامی برای آرتور فرستاد، مبنی بر استخدام مدیر عملیاتی مشتری‌کی که به‌طور هم‌زمان بنیاد تزوس و شرکت شخصی گورز یعنی مونتاس (Monetas) را هدایت کند.

کاندیدایی که گورز در نظر گرفته بود، فردی به نام تام گوستینیس (Tom Gustinis) بود. یک مهاجر آمریکایی که تنها یک ماه پیش از این اتفاق‌ها در مورد قدرت تک‌امضایی بودن گورز به آرتور هشدار داد.

آرتور در پاسخ به این موضوع اکتفا کرد که به نظر او، بنیاد به نوبه خودش یک نیروی تمام‌وقت می‌طلبد، ولی باز هم ادامه ماجرا و تصمیم‌گیری نهایی را به کتلین واگذار کرد که به عقیده وی، در این مباحث بهتر بود.

اما گورز همچنان مصرانه روی پیشنهاد خود پافشاری می‌کرد. از منظر دیدگاه استراتژی‌یک‌او، تزوس و مونتاس به یک مدیر پیت همسان و موازی احتیاج داشتند. او معتقد بود که این دو بنیاد، در کنار هم، دو فناوری متفاوت را به پیش خواهند برد که دارای یک رسالت هستند و قرار است یک راهکار مشترک و مشابه برای کاربران در چنته داشته باشند. علاوه بر این، گورز ادعا می‌کرد که گوستینیس حاضر است حتی بدون دستمزد نیز کار کند! شاید هم برای توکن‌ها، در هر صورت پیشنهاد به‌شدت عجیب‌وغریب به نظر می‌رسید. با یک سرمایه آرمانی ۲۳۲ میلیون دلاری، چرا باید خود را گرفتار استخدام یک مدیر سطح سوم می‌کردند؟ آن‌هم در این زمان حیاتی، اما گورز، به‌عنوان رئیس بنیاد، این حق و قدرت را داشت تا هر کس را که دلش بخواهد بر مسند هیات‌مدیره شرکت بنشانند. به همین دلیل نیز سوال، بدون اینکه پاسخ قانع‌کننده‌ای بدان داده شود، پشت‌گوش انداخته شد.

کشمکش‌ها در سیستم یکی پس از دیگری بالا گرفتند. آرتور تزوس را بر مبنای یک زبان برنامه‌نویسی کاربردی که از دانشگاه‌های فرانسوی سر باز زده بود، توسعه داده بود و با شرکت‌های توسعه‌دهنده نرم‌افزاری قدرتمندی نظیر او‌کم‌پرو (OCamlPro) همکاری می‌کرد که یک شرکت

فرانسوی بود.

بر اساس اظهارات عوامل داخلی بنیاد، تا جایی که به بیرون نشت کرده است، اختلاف‌نظر آرتور و پیمانکارش در بنیاد اوج گرفت و اعلام کرد که با وجود سرمایه هنگفتی که از عرضه اولیه سکه به دست آمده، توسعه و سودآوری چندانی حاصل نشده است.

کار روی پروتکل کندتر شد و گورز به این فکر افتاد که کار در هر جای دیگری غیر از این می‌تواند با هزینه به‌مراتب پایین‌تری تمام شود.

در مقابل، آرتور که دیگر نمی‌توانست تعارض و تقابل خود با عقاید و طرز فکر گورز را پنهان کند، پاسخ داد: این تنها یک پروژه برون‌سپاری مبتنی بر فناوری اطلاعات نیست، این علم کامپیوتر است!

با این حال گورز در مدیریت‌های خرد خود با برخی هزینه‌های کلان مسافرتی روبه‌رو بود. برای همین نیز تصمیم آرتور برای خرید یک ساندویچ در پرواز را مورد خطاب قرار داد و این بار آرتور بیش از پیش برآشفت.

هر چه بود، میان این دو تن سر هر موضوع کوچکی نیز تضاد و اختلاف نظر وجود داشت و حتی مسائل کوچک و بی‌اهمیت نیز رنگ و بوی عناد به خود می‌گرفتند.

همان‌قدر که تابستان روزها را طول می‌داد، گورز نیز کارهای بنیاد را به تعویق می‌انداخت. همواره این‌طور به نظر می‌رسید که به کنفرانس‌های بلاچین دعوت شده است یا از چنین کنفرانس‌هایی برمی‌گردد.

آرتور چنین می‌انگاشت که گورز با شرکت خودش مونتاس سرگرم است، به‌ویژه که به‌تازگی در ماه آگوست نیز به آدرس جدیدش نقل مکان کرده بود. دفتر جدیدی که در لیست هزینه‌های بنیاد تزوس نیز ذکر شده بود. این در حالی بود که تام گوستینیس به وی گفته بود که با وجود آنچه به نظر می‌رسد، گورز هیچ‌گاه آنجا حضور ندارد و هیچ‌کس نمی‌داند که وی در طول روز چه کار می‌کند!

بر اساس آنچه از ایمیل‌های بنیاد به دست آمده است، گورز دو عضو دیگر هیات‌مدیره را در تاریخ ۸ سپتامبر که مصادف با روز جمعه بود، فراخواند و به آنها اعلام کرد که قصد دارد تام گوستینیس را همین دوشنبه به‌عنوان مدیر ارشد فناوری بنیاد استخدام کند.

دیگو اولیویر فرناندز پونز (Diego Olivier Fernandez PONS)، یکی از اعضای هیات‌مدیره که رفاقتی دیرینه نیز با آرتور داشت، فردای همان روز نامه‌ای نوشت و برای فشار آوردن بر گورز تسلیم او کرد.

گورز در پاسخ به این نامه اعتراض‌آمیز، طی متن بلندبالایی خطاب به دیگو و آرتور از کمال‌گرایی خود و ضرورت

ارز رمزنگاری شده اتریوم کارش را از یک پروژه تیمی کوچک شروع کرده بود و اکنون، بسیاری از افراد و کسب‌وکارها از آن برای راه‌اندازی رسانه‌های ضد سانسور و ضد فیلتر، سیستم‌های مدیریت اتومات و... استفاده می‌کردند.

حسن‌نیت نوشت و گفت: «ما باید به خاطر داشته باشیم که هیچ سیستمی نمی‌تواند جای اعتماد را بگیرد. اگر به یکدیگر و به شایستگی هم اعتماد نداشته باشیم، هیچ کاری از پیش نخواهیم برد، فارغ از اینکه چه تعداد سیستم پیاده‌سازی کرده باشیم».

زمانی که در نهایت به سوال گوستینیس رسید، چنین توجیه کرد که این رویکرد، از نظر اقتصادی نیز به‌صرفه است، چرا که گوستینیس نیمه‌وقت کار خواهد کرد. این در حالی بود که گورز، در آن ایام به تصمیم خود برای نشان دادن گوستینیس بر مسند مدیر ارشد عملیاتی شرکت خود مونتاس هیچ اشاره‌ای نکرده بود.

چهار روز بعد، گورز قرارداد جداگانه‌ای را نگارش کرده و تسلیم هیات‌مدیره کرد که در کنار قرارداد جدیدی که با عجله‌ای عجیب‌وغریب برای استخدام گوستینیس تحمیل شده بود، گورز را برای چند ماه آتی نیز به‌عنوان «مدیر اجرایی بالفعل» بنیاد تزوس معرفی می‌کرد.

شرایط و مفادی که در این قرارداد آمده بودند، عجیب‌تر از تسلیم زود هنگام، عجولانه و شک‌برانگیز آن بودند. طی این قرارداد، محدودیت‌هایی برای پرداخت از سوی گورز در بنیاد مشخص شده بودند، اما او خود را برای دریافت دستمزد مستمر از سیستم بابت مدیریت چندماهه‌اش محق کرده بود.

ضمن اینکه قرارداد وی شامل جبران خسارتی بود که صدها هزار فرانک سوئیس می‌شد. به علاوه، گورز طی این قرارداد تاکید کرده بود که هنوز هم سهم خود از توکن‌های به‌دست‌آمده از عرضه اولیه سکه‌شان را دارد و اعلام کرده بود که طی توافق کلامی که با آرتور داشته، برای آن دوره از ریاست خود در بنیاد ۵۰ درصد تخفیف نیز قائل شده است. بالاتر از تمام اینها، قرارداد پیش‌نویس گورز شامل شرایطی برای توکن‌های اضافی در قالب پاداش‌های سالانه نیز بود. البته، شبکه تزوس هنوز راه‌اندازی نشده بود و به همین دلیل نیز هر گونه ارزش‌گذاری روی توکن‌های این بنیاد کاملاً خودسرانه و بدون منطق بود.

در قراردادی که گورز آماده کرده بود، هر یک از تعهدات وی بالای چندین هزار دلار ارزش‌گذاری شده بودند و این در حالی بود که خود گورز بر این باور بود که ارزش واقعی این تعهدات چندین برابر، یا شاید حتی ۱۰ برابر بیشتر از اینهاست.

ارزش تجمعی بالقوه قرارداد جالبی که گورز پیش‌نویس کرده بود و به زعم خود به هیات‌مدیره تحمیل می‌کرد، به میلیون‌ها دلار می‌رسید.

هنگامی که آرتور، عدم توجه گورز به کشمکش‌های به‌وجودآمده پیرامون استخدام گوستینیس را مشاهده کرده و به دنبال آن، قرارداد سخاوتمندانه وی برای خودش را نیز مطالعه کرد، کبود شد!

آرتور گورز را بی‌کفایت خطاب کرده و تهدیدش کرد که اگر کار ناشایست دیگری انجام دهد - همانند توسل به قدرت ریاستش برای بی‌اثر کردن قرارداد بنیاد با شرکت بریتمن - او را در حضور رسانه‌ها رسوا خواهد کرد.

طبق اظهارات پونز، در ادامه این مجادلات، آرتور به نزاع خود با هیات‌مدیره بیش از پیش افزود.

گورز نیز بیکار ننشست و در پاسخ به رفتارهای خصمانه آرتور، با نگویش تلاش‌های بریتمن‌ها برای استفاده از نفوذ بیجا و بی‌حد و اندازه خود در بنیاد تزوس، اعلام کرد که کلیه فعالیت‌های بنیاد را تا زمانی که موضوع قراردادش

حل و فصل نشود متوقف خواهد ساخت. هیچ کس، نه توسعه دهندگان نرم‌افزاری و نه تیم کوچک، پرداختی از سوی بنیاد دریافت نکردند و گورز، حتی فرصت بحث و پرسش و پاسخ در مورد بنیاد تزوس را هم به حداقل رساند. پونز طی خلاصه اجرایی که برای هیات مدیره ارسال کرد، اوضاع بنیاد را در یک کلام «وخیم» خواند. به عقیده وی، بنیاد از عرضه اولیه سکه تا آن زمان عملاً هیچ کاری از پیش نبرده بود و خطر اینکه فدرال کلیه حقوق و امتیازات آن را لغو کند، بالا بود. مگر اینکه کاری سازنده و واقعی انجام می‌دادند تا بتوانند خود، بنیاد و توکن‌هایشان را از منجلابی که در آن گرفتار شده بودند، برهانند. آنها خود را در رخنه بزرگی یافته بودند که پیمان شکنی‌ها و ناکارآمدی‌های پیمانکارشان به آنها تحمیل کرده بود و اکنون بریتمن‌ها چاره‌ای نداشتند جز اینکه خود، مسئولیت هدایت سیستم و تکمیل پروتکل را عهده‌دار شوند.

ترازنامه‌های بنگاه طی دوره‌ای مشخص از جولای لغایت اکتبر، جریانی از فروش توکن‌ها را نشان می‌داد که بالغ بر ۶۵ میلیون دلار پول را به سیستم روانه کرده بود و این در حالی بود که هزینه‌های تجاری بنیاد به یک میلیون دلار هم نمی‌رسید.

بنیاد تنها تعداد انگشت‌شماری نیرو و استخدام کرده بود و یکی از این نیروها، اسکرین‌شاتی از یکی از حساب‌های بانکی بنیاد فرستاده بود که نشان می‌داد حساب برای انجام هرگونه فرایند پرداختی کاملاً خالی است. این درست زمانی بود که پونز برای استخدام یک مدیر اجرایی خارجی در خواست کتبی داد.

گورز ادعا می‌کرد که جریانات اخیر و مشکلاتی که پیش آمده‌اند، تقصیر او نیست. بر همین اساس نیز طی پیغامی برای هیات مدیره نوشت: «من نمی‌توانم کلیه مسئولیت‌های عملیاتی را خودم شخصاً بر عهده بگیرم. در حقیقت این کار وقت مرا هدر می‌دهد، چراکه وظیفه اصلی من مدیریت سطوح بالا، چشم‌انداز، استراتژی و تبلیغ است. با این حال، آرتور تمام کاندیداهای من برای پست مدیریت عملیاتی را رد کرده و به جای آن، کاندیداهایی را پیشنهاد می‌کند که رفاقتی آشکار با بریتمن‌ها دارند.»

انگشت اتهام بخش دوم این پیغام در حقیقت به سمت پونز بود که به زعم گورز، نماینده زوجین بریتمن در هیات مدیره بود و بسیار زشت بود اگر بخواند دنباله‌روی آن دو باشد. گورز طی این ایمیل‌ها و نوشته‌ها از تبسم عملیاتی بنیاد خواست تا صحبت با بریتمن‌ها را متوقف کنند.

در همین حین، ارزش دارایی‌های متعلق به بنیاد به شکل عجیب و غریبی به دو برابر افزایش پیدا کرد و مرز ۴۰۰ میلیون دلار را رد کرد. طی چند هفته، کلیت بنیاد تزوس، همان طور که بعداً در اسناد نیز مشخص شد، شامل سه مدیر، صفر کارمند و دو شکایت از منابع انسانی بود و این در حالی بود که برخی از افرادی که دارای مالکیت معنوی در شبکه بودند نیز برای گرفتن حق و حقوق خود و پیگیری روند تکمیل پروتکل به پا خاسته بودند.

در پانزدهم اکتبر، یکی از وکلایی که تحت حمایت بریتمن‌ها فعالیت می‌کرد، نامه‌ای ۴۶ صفحه‌ای برای پونز و هیات مدیره، به استثنای گورز، ارسال کرد. این نامه گورز را به «فریب و خودمختاری» در تلاش برای به دست آوردن «حق چاپ پول» برای شخص خودش محکوم کرده بود و او را «مدیری سست پیمان» عنوان کرده بود؛ نامه‌ای که باعث شد اعضای هیات مدیره خواستار برکناری سریع گورز از

گورز نیز بیکار نشست و در پاسخ به رفتارهای خصمانه آرتور، بانکوهش تلاش‌های بریتمن‌ها برای استفاده از نفوذ بیجا و بی‌حد و اندازه خود در بنیاد تزوس، اعلام کرد که کلیه فعالیت‌های بنیاد را تا زمانی که موضوع قراردادش حل و فصل نشود متوقف خواهد ساخت.

مسند ریاست بنیاد شوند.

طولی نکشید که بخش‌هایی از این نامه و مجادلاتی که در بنیاد اوج گرفته بودند، به گوش خبرنگاران رویترز که روی بنیاد تزوس تحقیق می‌کردند، رسید. در هجدهم اکتبر، رویترز مقاله‌ای ۳۳۰۰ کلمه‌ای در مورد تزوس منتشر کرد که نشان می‌داد بنیاد «در معرض خطر نابودی است، چراکه نزاع بر سر کنترل بازی در پشت پرده در آن بالا گرفته است.»

گورز در مصاحبه‌ای که با رویترز داشت تصریح کرد که انتقادات موجود در این نامه، چیزی جز «تلاش برای ترور شخصیتی» وی را نشان نمی‌دهد. اینکه این نامه، لیست بلندبالایی از اظهارات گمراه‌کننده و دروغ‌هایی آشکار است. در بیشتر موارد، به نظر می‌رسید که مقاله سعی دارد امتیازاتی را از نزاع بین بریتمن و گورز بگیرد. نویسندگان رویترز ضمن اشاره به اینکه بازار ارزهای رمزنگاری شده به «یک مغناطیس جذب‌کننده فریب و تقلب» تبدیل شده‌اند، نقل قولی از کتلین بریتمن را نیز در مقاله آورده بودند که قبل از عرضه اولیه سکه عنوان کرده بود.

وی سوئیس را به‌عنوان «مکانی با یک نظارت رگولاتوری توصیف کرده بود که اشتباهات و سهل‌انگاری‌های زیادی دارد، اما آن قدرها هم شوریده و پرشکاف نیست.»

مقاله به دادخواست‌هایی اشاره می‌کرد که یک شرکت روابط عمومی مبنی بر تبلیغات اغراق‌آمیز بریتمن‌ها منتشر کرده بود و طی آن، بسیاری از کسب‌وکارهایی که برای استفاده از پلتفرم پیشنهادهای تزوس پیشگام شده بودند، نگران و مدعی بودند.

پلتفرمی که هنوز هم با گذشت مدت‌زمانی قابل توجه، خبری از آن نیست. در این مقاله آمده بود که کتلین بریتمن، ایمیل‌هایی مبنی بر ابراز ناراحتی و نگرانی خود از عملکرد بنیاد را نشان داده و این می‌توانست برای بنیاد خبر ناگواری باشد.

علاوه بر تمام اینها، داستان حاکی از آن بود که طبق مفاد موجود در قرارداد و شواهد و قرائن، حتی اگر توکن‌های شرکت نمی‌توانستند مبلغی را به دست آورند و سودآوری کنند، باز هم بریتمن‌ها این امکان را داشتند تا با ده‌ها میلیون دلار در جیب به حیات خود ادامه دهند.

بریتمن‌ها مهلک‌ترین ضربه را زمانی از این گزارش خوردند که در بخش‌هایی از آن، عرضه اولیه سکه تزوس به‌عنوان فروش اوراق بهادار ثبت‌نشده معرفی شد.

مقاله به‌طور روشن و باز به برخی از سرمایه‌گذاران روی این پروژه اشاره کرده بود که به صراحت اعلام می‌کردند که تنها برای منافع مادی و سودآوری در آن سهیم شده‌اند.

یکی از فعالان حوزه ارزهای رمزنگاری شده با نام کوین ژو (Kevin Zhou) که در عرضه اولیه سکه تزوس نیز شرکت کرده بود به رویترز گفت: «برای من و بسیاری از مردم، این یک سرمایه‌گذاری است. ما به دنبال بازگشت سرمایه (سوددهی) هستیم.» او افزوده بود: «ما واقعاً به استفاده از فناوری که تزوس وعده‌اش را داده است، علاقه‌مند نبوده و نیستیم.»

کتلین در مورد این ادعاها و اتهامات حرفی برای گفتن نداشت. به‌ویژه که نمی‌توانست از فروش توکن‌ها سخنی به میان بیاورد و تنها حرف و دفاعی که می‌توانست از خودش، همسرش و نوآوری‌شان داشته باشد، این بود که پاداشی بزرگ در انتظار افرادی است که به آنها اعتماد می‌کنند؛ پاداشی که جادویی و اغواکننده به نظر می‌رسید، اما دور و شاید دست‌نیافتنی!

هر چه بود، بریتمن‌ها چندان اعتنایی به سوالاتی که پیرامون اوراق بهادار از آنها می‌شد، نمی‌کردند و اغلب، بدون اینکه پاسخی برای این سوالات داشته باشند، از آن رد می‌شدند. با این حال، این بخش از ماجرا، به‌خصوص با باز شدن پای کمیسیون بورس و اوراق بهادار (SEC) به بازی و ارسال تذکر کتبی برای پاسخگویی در سازمان غیرمتمرکز مستقل (DAO) بفرنج‌تر شد.

نتیجه این بود که هر کس می‌خواست خرید و فروش توکنی داشته باشد، باید احتیاط می‌کرد. کمیسیون اعلام کرد که توکن‌های سازمان غیرمتمرکز مستقل، به‌عنوان اوراق بهادار واجد شرایط بوده‌اند و تا اطلاع ثانوی نیز دادوستد آنها بلا مانع خواهد بود.

ضمن اینکه اعلام کرد این موضوع می‌تواند در هر جای دیگری غیر از سوئیس نیز «بسته به حقوق و شرایط موجود در مورد هر عرضه اولیه سکه» صدق کند. مفهوم خوش‌بینانه این اعلامیه این بود که در نهایت، کمیسیون بورس و اوراق بهادار اجازه دادوستد توکن‌های تزوس را داده و این توکن‌ها نیز می‌توانند با وجود غیرقانونی بودنشان، درست مثل دلارهای دلی فرانک، کاری انجام دهند.

مثل ارز رمزنگاری شده اتریوم که کارش را از یک پروژه تیمی کوچک شروع کرده بود و اکنون، بسیاری از افراد و کسب‌وکارها از آن برای راه‌اندازی رسانه‌های ضدسانسور و ضدفیلتر، سیستم‌های مدیریت اتومات و هوشمند یا سروسرویس‌های پیش موسیقی با حفظ حق مالکیت معنوی آثار استفاده می‌کردند. تزوس نیز سر نوشت خود را در چشم‌انداز مشابهی دید و شبکه، در صورت راه‌اندازی می‌توانست تزوس را به این چشم‌انداز روشن و جاه‌طلبانه نزدیک‌تر کند.

هر توکنی که به فروش می‌رسید، سوداگرانه به نظر می‌آمد، اما بیش از اینکه خیال‌پردازانه باشد، شبیه به یک تاخت‌وتاز به سمت آینده بود. افرادی که برای خرید این توکن‌ها اقدام می‌کردند، سرمایه‌های خود را همانند پیش‌پرداختی در یک آینده متفاوت می‌دیدند؛ آینده‌ای جدید که از بانک‌ها و سایر نهادهای دولتی آزاد است.

با تمام این اوصاف، هنوز هم تعدادی از وکلای اوراق بهادار آمریکایی بر این باور بودند که مدل سوئیس دارای برخی ایرادات و شکاف‌هاست. به عقیده آنها، استفاده از کلمه جادویی پاداش نمی‌توانست آن قدرها که باید و شاید در قبالت سرمایه‌ای که خریداران توکن‌ها و سرمایه‌گذاران پای این بنیاد می‌ریزند، اکتفا کننده باشد.

به زعم آنها، این ناعادلانه بود که دیگران در مورد بازگشت



سرمایه و سودآوری اعضا در شبکه تصمیم‌گیری کنند، اما این قانونی بود که تروس مشخص کرده بود. ایالات متحده آمریکا به افراد و کسب و کارها این امکان را داده است تا در مورد تقلب‌های بالقوه یا بالفعل مبتنی بر اوراق بهادار شکایت کنند و در این میان، دارایی‌های هنگفتی که توسط بنیاد تروس گردآوری شده بود، یک هدف غنی برای دادرسی‌های خصوصی بود.

تنها یک هفته پس از انتشار مقاله پرسویدایی که رویترز منتشر کرده بود، یک دادخواهی سنخی علیه بریتن‌ها، گورز و همکاران‌شان در سان فرانسیسکو ثبت شد. این شکایت (که خریداران توکن‌های تروس بودند) بریتن‌ها را به فروش اوراق بهادار غیرقانونی، تقلب در اوراق بهادار، تبلیغات فریبنده و دروغین و رقابت ناعادلانه متهم ساخته بودند.

هر چه نظارت‌های قانونی روی تروس و بریتن‌ها افزایش پیدا می‌کند، هجمه شکایات و دادخواست‌های قضایی نیز رو به فزونی می‌گذاشت و در این میان، نکته جالب توجه افزایش ارزش توکن‌ها و دارایی‌هایی بود که می‌توانست آینده تروس و اعضای آن را رقم بزند.

چهار مورد دادخواست قضایی دیگر نیز در فلوریدا و کالیفرنیا به ثبت رسیده بود و افزایش قیمت دراماتیک توکن‌ها نیز مجموع دارایی بنیاد را به بالای ۷۰۰ میلیون دلار رسانده بود. سرمایه‌گذارانی که تاکنون حتی نمی‌دانستند چه سرنوشتی در انتظارشان است، چهره‌هایی از شادی مفرط به خود گرفته بودند و دارایی‌های بالفعل اندک‌شان در تروس را لامبورگینی‌هایی بالقوه در درب منزل‌شان می‌دیدند.

دادخواست‌ها بیشتر و بیشتر شدند. با فرارسیدن کریسمس، هم‌زمان با رسیدن قیمت بیت‌کوین به نزدیک ۲۰ هزار دلار، دارایی‌های بنیاد به بیش از چهار برابر مقدار اولیه‌اش افزایش یافته بود. با احتساب بیت‌کوین، اکنون هیات‌مدیره سرمایه هنگفتی بالغ بر ۱,۲ میلیارد دلار در چنته داشت که می‌توانست هر آنچه را در فکرش دارد با استفاده از آن، عملی کند.

تصمیمات نهایی که از سوی کمیسیون بورس و اوراق بهادار و همچنین دادگاه اتخاذ شد، مبنی بر تحمیل برخی مجازات‌ها و جریمه‌های نقدی برای بنیاد به دلیل فروش توکن‌های غیرمجاز و ثبت‌نشده‌شان بود و تروس، تنها راه دفاعی که پیش روی خود می‌دید این بود که از پلتفرم وعده‌داده خود رونمایی کند. اما این در شرایطی بود که روابط بریتن‌ها و گورز رو به تیرگی گذاشته بود و گورز، هنوز هم حق امضای دسترسی به صندوق سپرده امن بنیاد را در اختیار داشت؛ صندوقی که در لپ‌تاپی مجهز به یک کلید اختصاصی برای دارایی‌های رمزنگاری شده در شهر زوگ (Zug) سوئیس نگهداری می‌شد و جز گورز، کس دیگری حق دسترسی و ورود به آن را نداشت.

البته، گورز نمی‌توانست این دارایی‌ها را به سرعت ببرد؛ چراکه برای دسترسی به آنها یک کلید اختصاصی دوم نیز نیاز بود که توسط یک شرکت مبتنی بر ارزهای رمزنگاری شده تحت عنوان بیت‌کوین سوئیس (Bitcoin Suisse) نگهداری می‌شد، اما در صورتی که این کلیدها به هر نحوی گم شده یا از بین می‌رفتند، پولی که چشم افراد زیادی به دنبال آن بود به‌سادگی محو و نابود می‌شد! با افتادن تشست بدنامی تروس از بام، نام این بنیاد نیز به‌عنوان نمادی از دنیای جاه‌طلب ارزهای رمزنگاری شده

بر سر زبان‌ها افتاد. یکی از سایت‌های خبری اتریوم نوشت: «تروس برای همه ما یادآور این حقیقت بود که طمع می‌تواند ایده‌ها یا سرمایه‌گذاری‌های هر کسی را نابود کند.» این در حالی بود که تحریرگران ردیت (Reddit) نیز تروس را «بدترین کلاهبردار پس از مت‌گاکس (Mt Gox)» معرفی کرد. شاید عملکرد گورز بد بود، شاید مستحق مجازات بود، اما این بریتن‌ها بودند که او را بر بالاترین مسند این بنیاد نشانده بودند.

آرتور نابغه کج‌خلقی بود که نمی‌توانست قبول کند زیر دست کسی باشد. در حقیقت، همین اخلاق باعث شده بود تا او، خودش، همسرش و بنیادی که تازه به راه افتاده بود را در تشویب غرق کند.

او خود را در همان خاطراتی می‌یافت که پدرش از دوران جوانی خود توصیف می‌کرد؛ دورانی که تحت تعقیب نیروهای نازی بود. تنها کاری که از دستش برمی‌آمد این بود که حواسش را با برخی سوالات و امتحانات پرت کند. به‌عنوان مثال اینکه اگر بتواند پیام‌های گذشته خود را که تنها محدود به هشت بیت بودند ارسال کند، چه اتفاقی خواهد افتاد؟

در این میان، هیچ کاری از دست کتلین نیز بر نمی‌آمد و نمی‌توانست در این دوران حساس کمکی به همسرش کند. او بارها به خاطر توانمندی‌ها و قابلیت‌هایش دست‌کم گرفته شده بود. فردی که به‌عنوان یک مهندس هیچ نوآوری یا دستاورد جالب توجهی تا آن لحظه نداشت و صرفاً به پشتوانه همسرش توانسته بود به شهرت برسد؛ موضوعی که در مقالات ردیت نیز بدان اشاره شده و عنوان شده بود که «اگر به پروفایل وی در لینکدین نگاه کنید، درباره او چیز خاصی پیدا نخواهید کرد.» یا اینکه «البته، برای گورز فریب‌دادن چنین دختر بی‌تجربه‌ای بسیار آسان است.» در هر صورت، آتشی که در قلب آرتور می‌افتاد، دامن کتلین را نیز می‌گرفت.

گورز دیگر با بریتن‌ها یا حتی به گفته تام گوستینیس با هیچ‌کس حرف نمی‌زد. او به گوستینیس گفته بود که به نظرش تلفن‌هایش شنود می‌شوند و رفت‌وآمدهایش مرتباً تحت نظر هستند.

گوستینیس، به‌عنوان یکی از معدود افرادی که گورز به آنها گوش می‌داد، بی‌رحمانه در راستای خواسته‌ها و منافع بریتن‌ها پیش می‌رفت و مدام از آنها فرصت می‌خواست تا آرامش را دوباره به سیستم بیاورد. با این وجود، با توجه به روابط گوستینیس با گورز و شرکت شخصی‌اش مونتاس، نمی‌توانست در مورد وی مغرضانه رفتار کند. با این حال، بریتن‌ها موضع مغرضانه و مخاصمت‌آمیز خود را داشتند. آن‌هم با خیل عظیمی از حامیانی که برادری‌شان را در عرضه

آتشی زیر خاکستر که به بادی بند بود تا همه چیز را بسوزاند. زمانی که یک تاجر زورپوشی پیشنهاد پروژه‌ای حمایتی را به کتلین داد و ادعا کرد که حاضر است کلیه مسائل را به دستان کاملاً امن سوئیس بسپارد، این آتش خفته سر از خاکستر برآورد.

اولیه سکه ثابت کرده بودند.

برخی از این حامیان به آینده‌ای که تروس به آنها وعده داده بود، ایمان داشتند، اما بسیاری از آنها نیز تنها به تزی‌هایشان - توکن‌های ترون - ایمان داشتند و تنها به دنبال سودآوری بودند؛ مصداق بارز کسانی که به محض رشدن خرشان از پل، یا عدم سودآوری، به دنبال بیرون کشیدن سرمایه‌شان از سیستم خواهند بود.

با این حال، با حال و روزی که بنیاد پیدا کرده بود، هر دو گروه اکنون به پایبندی به سیستم در حقیقت جان‌فشانی می‌کردند. در نهایت، این جان‌فشانی‌ها نیز تداوم نداشتند و به تدریج، تیم‌هایی از سرمایه‌گذاران و حاملان توکن‌ها تشکیل شدند که سعی داشتند با دست‌نوشته‌ها، نامه‌ها و جریان‌های توییتری یا کمپین‌هایی مقامات سوئیس را وادار به عکس‌العمل کنند.

یکی از نویسندگان بی‌نام ردیت که عضو یک گروه آنلاین آزاد سازمان‌یافته بود - گروهی که خود را سازمان اجتماعی تروس نامیده بود - منابع قابل ملاحظه‌ای از ایالات متحده آمریکا، آفریقای جنوبی، کانادا و اروپا گردآوری کرده و به اشتراک گذاشت.

یک گزارش ۱۷ صفحه‌ای جامع و جالب از گذشته گورز که برای خیلی‌ها جالب توجه بود. وی در این گزارش، لیستی بلندبالا از پروژه‌های عجیب‌وغریب و بن‌بستی منتشر کرده بود که گورز رهبری آنها را در گذشته عهده‌دار بود؛ گورزی که خود را مدیری با بینش رویایی و افسانه‌ای معرفی می‌کرد.

در این گزارش گورز به‌عنوان رهبر عملیات آزادی خواهانه فریدام یونیورسال (Freedom Universal) و اینستیتوت فور فریدام (Institute for Freedom) معرفی شده بود. بر نامه‌هایی که طی آنها کمک‌های فراوانی درخواست و دریافت شده بودند، اما شواهدی که دال بر عملیات و نتیجه این فعالیت‌ها باشند، هرگز پیدا نشدند.

این پرونده کسب و کارهایی را نشان می‌داد که در سایه مدیریت گورز به رکود یا ورشکستگی رسیده و از دور رقابت‌ها کنار رفته بودند. پرونده جالب توجه و روشنی که در این میان منتشر شده بود، مربوط به یک ورشکستگی شخصی در سال ۲۰۰۹ میلادی در ونکوور بود که نقش پررنگ گورز در بی‌کفایتی و ورشکستگی آن قابل توجه بود؛ تا جایی که یک روزنامه زوریخی (Zurich) نیز این لیست منتشر شده مبنی بر ورشکستگی‌های ناشی از مدیریت گورز را در قالب مقاله‌ای تحت عنوان «مشاغل عجیب‌وغریب» منتشر ساخت.

علاوه بر این پرونده، برخی از همکاران سابق گورز نیز شواهد و قرائنی را ارائه دادند که می‌توانست ناکارآمدی وی را تصدیق کند. جیمز هوگان (James Hogan) و پاتری فریدمن (Patri Friedman) جزء افرادی بودند که اذعان می‌کردند سابق بر این، گورز را برای مدیریت پروژه لیبرترینیسم (Libertarianism) خود برگزیده بودند و بنا به دلایلی، اندکی بعد به دلیل رفتارهای مشکوک و غیر حرفه‌ای وی دست به دامان مدیوم (Medium) شده بودند.

آنها عنوان می‌کردند که گورز، درخواست‌های مکرر شان برای ارسال یک توکن امنیتی را که دسترسی به حساب‌های بانکی پروژه را ممکن می‌ساخت، بارها پشت گوش انداخته بود.

هوگان و فریدمن در مورد این رفتار گورز اذعان می‌کنند که این عمل «غیرطبیعی و آزاردهنده بود و باعث شد ما شروع

به خیال پردازی در مورد رفتار گورز کنیم و از اینکه بخواهد اختلاس کند یا سوءاستفاده‌های دیگری از دارایی‌های شرکت در بانک کند، بهراسیم».

البته، آنها تصریح کردند که چنین اتفاقی هرگز نیفتاده است و مشکل، تنها به ضعف در ارتباطات و تعاملاتی برمی‌گردد که در آن زمان رخ داده بود. با این حال، عنوان کردند که در آن زمان، شرکت و هیات‌مدیره برای اجتناب از خطرات احتمالی سرمایه‌های شرکت را جابه‌جا کرده و در اسرع وقت گورز را از کار برکنار ساخته است. هوگان و فریدمن بر این عقیده بودند که در آن لحظه، بهترین راهکار این است که گورز، از نظر خود در تروس استعفا دهد.

البته، به نظر نمی‌رسید که گورز چنین تصمیمی داشته باشد. با وجود اینکه وی از جواب‌دادن به سوالاتی که توسط وایرد (WIRED) تدارک دیده شده بود، سر باز زده بود، اما یک متخصص روابط عمومی طی بیانیه عمومی که منتشر ساخته بود، اعلام کرد که کلیه اتهاماتی که بر گورز وارد شده‌اند، به‌طور واضح و آشکاری اشتباه هستند. وی در تایید ادعاهای خود، اسکرین‌شات‌های حذف اطلاعات موجود در لینک‌های این توسط هوگان را نیز منتشر ساخته بود که بر پیچیدگی پرونده می‌افزود.

بسیاری بر این باور بودند که گورز، بیش از اینکه پول را برای خودش بخواهد، به‌عنوان وسیله‌ای برای کنترل می‌خواهد. چنانچه گوستینیس نیز اذعان می‌کند که گورز «هرگز حتی ۱۰ فرانک هم بدون دلیل و نابجا خرج نمی‌کند، اما می‌تواند یک پروژه چند میلیارد دلاری را به خاطر ۱۰ فرانک متوقف کند».

به نظر می‌رسید که مونتاس، شرکت شخصی و خصوصی گورز، به خودی خود یک کشتی ارواح است. در به‌روزسانی سرمایه‌گذاری که قرار بود در ۳۰ نوامبر برای این شرکت صورت بگیرد، گورز اعلام کرد که در صورت موفقیت‌آمیز بودن این دور از سرمایه‌گذاری‌ها، شرکت تا سه‌ماهه دوم سال ۲۰۱۸ میلادی به سودآوری خارق‌العاده‌ای دست خواهد یافت.

وی این سرمایه‌گذاری و سودآوری را «مهم‌ترین گام شرکت از زمان تاسیس آن در پنج سال گذشته» معرفی کرده و روی اهمیت آن تاکید کرده بود. این در حالی بود که شرکت، هیچ کارمند دیگری به‌جز گوستینیس که مدیری است اجرایی آن را عهده‌دار بود، نداشت و تنها ۱۲ روز پس از آن نیز ورشکستگی‌اش از سوی بانک‌ها اعلام شد!

با توجه به شهادت یکی از کارکنان اسبق شرکت در برن (Bern) سوئیس، شرکت از بهار سال گذشته و حتی قبل از عرضه اولیه سکه تروس در رهن بانک بوده و گورز این موضوع مهم را مخفی کرده بود.

دفتر وی مدت‌ها بود که تاریک بود، چراکه گورز آن را به منزل مسکونی خود انتقال داده بود. وی در آپارتمان شخصی‌اش کار می‌کرد تا زمانی که بتواند دفتر مرکزی مونتاس را به محل جدیدش در بنیاد تروس منتقل کند.

این کارمند سابق مونتاس، گورز را فردی بسیار فریبنده توصیف می‌کرد که به‌سرعت می‌تواند هر مشکلی را با استفاده از «نیروهای مخفی» از میدان به در کند.

زمانی که از یکی دیگر از کارمندان اسبق مونتاس در مورد گورز و ویژگی‌های رفتاری وی سؤال شد، وی در مکالمه تلفنی‌اش اظهار کرد که زمانی که برای نخستین بار با گورز ملاقات کرده بود، گورز قادر به حفظ ظاهر نبود.

او گفت: «تاکنون شده است سوار مترو شوئید و در کنار کسی بنشینید، بعد تمام تلاش خود را بکنید تا در حد

یک اینچ از وی فاصله بگیرید، بدون اینکه او را ناراحت کرده باشید؟ من در آن لحظه دقیقاً همین حس و حال را داشتم!»

این کارمند اسبق شرکت آهی کشیده و سپس در حالی که به نظر می‌رسید برای حال گورز افسوس می‌خورد - درست همان‌طور که باقی کارمندان مونتاس نیز می‌خوردند - ادامه داد: «او چیزهایی که حالش را خراب می‌کنند را می‌کند... او پول مورد نیازش را به جیب می‌زند، دست‌هایش را به هم می‌مالد و سپس با قایقی به سمت اقیانوس آرام حرکت می‌کند»

با این حال، این کارمند اذعان می‌کند که گورز همواره شخص باهوشی بوده و همیشه همه سعی داشتند به او کمک کنند. بدیهی است که این کمک و حمایت، در محدوده سوئیس قابل درک است.

شمای جالبی که نویسنده بی‌نام ردیت از گورز به تصویر کشیده، مردی است که توسط کنفدراسیونی محلی پشتیبانی می‌شود و دلیل این پشتیبانی نیز منافع متقابلی است که افراد و کسب‌وکارها می‌توانند از آن خود سازند. کارمند اسبق مونتاس طی ایمیلی که برای کتلین بریتمن نیز فرستاده بود، اذعان کرده بود که الگوهای رفتاری مشکوک گورز، برای شهر زوج رازی فاش شده است.

گوستینیس نیز یکی از افرادی بود که برای حفظ منافع خود پشتیبان مونتاس و گورز بود. او تمام تابستان و پاییز خود را صرف برنامه‌ریزی و تلاش برای نجات مونتاس کرده بود، چراکه انتظار داشت پس از سرپا شدن این شرکت، بر مسند مدیریت اجرایی آن بنشیند.

واقعیتی که از وضعیت زوج در پرونده ردیت به تصویر کشیده شده بود، با آنچه در حقیقت در این شهر در جریان بود، تفاوت داشت و این پرونده، با اغراق در مورد توطئه‌های زوج صحبت کرده بود.

در حالی که آرامش نسبی بر این شهر حاکم بود و گورز، هنوز هم از سوی برخی مورد اعتماد و حمایت بود، با این حال، این موضوع نمی‌توانست صورت‌مساله اصلی را که مشکل کسب‌وکاری به‌وجود آمده بود، پاک کند. این اتهامات، صرفاً ابزارهایی بودند که باعث می‌شدند حاملان توکن‌های تروس و شاکیان این بنیاد بتوانند بغرنج بودن وضعیت موجود را توصیف کنند.

تمام اینها، بر خلاف آن چیزی بودند که فناوری بلاکچین قرار بود باشد و ارائه دهد. با این حال، جامعه تروس ثابت کرد که می‌تواند در مسیر جاه‌طلبانه خود ثابت‌قدم باشد و با وجود فقدان زیرساختی که قولش را داده بود، به سمت هدفی که برایش گام برداشته بود، حرکت کند. در ماه دسامبر، حاملان و دارندگان مشتاق تری طی دادخواست آنلاینی از گورز خواهان استعفا‌ی وی شدند. بالغ بر ۱۷۰۰ امضا گردآوری شده بود که طبق گزارش‌ها، از ۹۵ کشور مختلف جهان بودند.

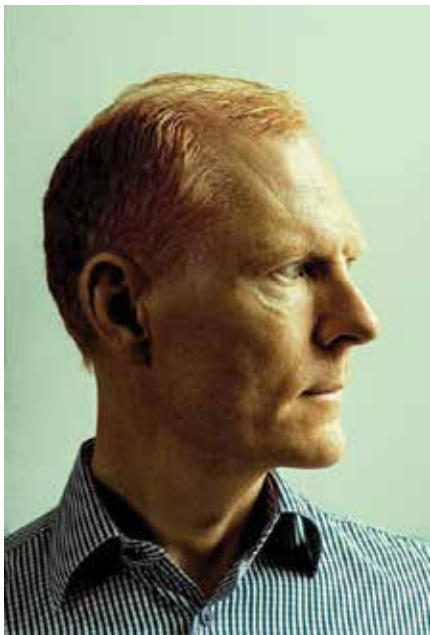
این اتفاق، دقیقاً مصادف با زمانی بود که گورز و پونز، در حال پاسخگویی به یک بازپرسی رسمی بودند که از سوی مقامات بنیاد در حال انجام بود. گورز دلیل ناکارآمدی‌های موجود را تعلل بریتمن‌ها و رسانه‌ها اعلام کرد، اما در نهایت نتیجه‌گیری کرد که شرکت، در آینده‌ای نه‌چندان دور با چالاک‌ی تمام به پیش خواهد تاخت.

پونز نظر دیگری داشت. با وجود اینکه او به نیابت از بریتمن‌ها در این جلسه حضور داشت، اما به دفاع از آرتور برنخاست. او به‌خوبی می‌دانست که گورز، به چه علتی

توسط آرتور بابت بی‌کفایتی‌اش سرکوب می‌شود؛ در اینکه اکنون گورز مجرم شناخته می‌شود، علاوه بر بی‌کفایتی و ناکارآمدی خودش، خصومت شخصی آرتور با وی نیز تاثیر داشت.

پونز ادعا می‌کرد: «با وجود این مدارا نکردن آقای بریتمن با وی، به مفهوم تبرئه شدن وی از بی‌مسئولیتی و بی‌لیاقتی در هیات‌مدیره نیست.»

او فهرست کاملی از ناکارآمدی‌ها، عدم مدیریت‌ها و مناقشه‌های گورز را آماده کرده و آن را با یک هشدار جدی به گورز در اختیار هیات‌مدیره قرار داد؛ زنگ خطری که در آن صراحتاً اعلام کرد: «به‌عنوان یکی از اعضای شورای بنیاد، من، بار دیگر از شما می‌خواهم تا در اسرع وقت اقدامات مقتضی را در مورد منافع و مصالح بنیاد انجام دهید.»



یوهان گورز (Johann Gevers)

تا اواخر فوریه، گورز هنوز هم بر مسند ریاست بنیاد تکیه زده بود و اعتنایی به شکایت‌ها، ناراضی‌ها و درخواست‌های استعفا نمی‌کرد. کتلین مدام در حال سفر و کنفرانس بود و تازه از سان‌فرانسیسکو رسیده بود. او فرانسسه و نیویورک را پشت سر گذاشته بود و اکنون می‌خواست طبق برنامه‌ریزی‌اش در کنفرانسی که در دانشگاه کالیفرنیا لس‌آنجلس برگزار می‌شد، شرکت کند. او اخیراً برخی ایمیل‌های ناشناس از روسیه دریافت کرده بود که طی آنها، مدعی شده بودند یوهان گورز اخیراً برای استخدام قاتلانی اقدام کرده است تا وی را به‌وسیله سم به قتل برساند و عنوان کرده بودند که اگر بریتمن ۱۰ بیت کوین به آدرسی که در ایمیل ذکر شده، منتقل کند، جلوی این اتفاق را خواهند گرفت!

بر همین اساس نیز کتلین در کنفرانس خود در مورد خلاصه اجرایی عملکرد تروس، با لحنی بغض‌آلود و تمسخرآمیز اذعان کرد: «ما تحت تاثیر ریسک‌های عملیاتی عیدهای هستیم. تحت تاثیر ریسک‌های شخص اول بنیاد.»

با این حال، بخش عمده‌ای از عصبانیت وی برای کریپتو ولی (Crypto Valley) جمع شده بود. آتشی زیر خاکستر که



شاید تمام اینها به این خاطر بود که دنیای بلاکچین و ارزهای رمزنگاری شده، هیجانی را با خود به وجود آورده بودند که سابق بر آن، هیچ بانکی یا هیچ دفترکلی به خود ندیده بود. داستان او، اگرچه کمی دور از ذهن، اما قابل باور بود.

مشارکتی نیست. این یک مذاکره گروگان‌گیری است. البته، این ادعا چندان هم بعید به نظر نمی‌رسد. گورز این امکان را داشت تا دسترسی بریتن‌ها به سیستم را قطع کند، شبکه را به تنهایی راه‌اندازی کند و به‌عنوان مردی ثروتمند رخ بنماید. با این اوصاف، تنها کاری که از کتلین برمی‌آمد، این بود که دستانش یا در نهایت صدایش را بالا ببرد: «او احمق‌ترین عقرب جهان است. در حالی که آرتور گول‌خورترین قورباغه جهان است!»

کتلین بر این باور بود که در حال حاضر آنها فقط یک گزینه دارند؛ سیاست قبول مخاطره یا رفتن تا مرز جنگ (brinkmanship)؛ این، اتویایی نبود که قرار بود اتفاق بیفتد، اما در آن لحظه، به نظر می‌رسید که چاره‌ای جز آن نیز وجود ندارد؛ «حساس می‌کنم در یک گودال گرفتار شده‌ام، لعنتی، بازی هنوز ادامه دارد. تنها چیزی که می‌خواهم این است که از این مخمصه‌ها رها شوم. اینکه بازی خودمان را بکنیم. بارها به آرتور گفته‌ام که مردم آن طرف، بازی خودشان را می‌کنند. برایشان اخلاق در رمزنگاری هیچ مفهومی ندارد. آنها فقط به دنبال تجارت و بردن در این بازی هستند. من ۶۰ هزار خط کد دارم که می‌توانم با آنها یا بدون آنها در زوگ برنده بازی باشم.»

او، در حالی که نگاه خیره‌اش را از تپه‌های سیاه و عریان شده از شعله‌های آتش سانتا باربارا (Santa Barbara) می‌زدید، زیر لب زمزمه کرد: «شاید آنها بخواهند با یک احمق ادامه دهند. من نمی‌خواهم.»

در هر صورت، با وجود اینکه کتلین بیش از آرتور نسبت به بی‌خاصیت بودن یا شاید برعکس، زیرک بودن بیش از اندازه گورز حساسیت نشان می‌داد، اما بنیاد برای هر دوی آنها مهم بود و هر دو با هم برای نجات آن می‌کوشیدند. زمانی که عدم کفایت گورز عیان شد و همه تلاش‌های هیات‌مدیره برای نجات بنیاد به پوچی رسید، آرتور و همسرش تصمیم گرفتند تا پلنتفرم‌شان را این بار با تکیه بر بازوان و جیب خودشان راه‌اندازی کنند.

بنیاد موازی دومی تاسیس شد و در سایه مشارکت با این بنیاد، کتلین و آرتور بریتن توانستند مسیر جدیدی برای ادامه روند توسعه پلنتفرم‌شان پیدا کنند. با وجود اینکه بنیاد، بالغ بر ۱.۵ میلیون دلار هزینه روی دست بریتن‌ها گذاشت، اما آنها توانستند در مدت زمان اندکی با استفاده از سرمایه‌گذاری شخصی‌شان روی بیت‌کوین این هزینه را جبران کنند.

کتلین نمی‌توانست در مورد گرفتاری‌های حقوقی‌شان کاری از پیش ببرد یا حتی اظهار نظر کند، اما یک راه‌اندازی واقعی و عملی می‌توانست فضای حقوقی بنیاد را به‌طور کامل به نفع

به بادی بند بود تا همه چیز را بسوزاند. زمانی که یک تاجر زوربخشی پیشنهاد پروژه‌ای حمایتی را به کتلین داد و ادعا کرد که حاضر است کلیه مسائل را به دستان کاملاً امن سوئیس بسپارد، این آتش خفته سر از خاکستر برآورد.

کتلین که مدت‌ها بود فریاد خشم‌آلود خود را در گلو خفه کرده بود، برآشفته: «بسیاری از همین سوئیسی‌ها با من تماس می‌گیرند و از من می‌خواهند تا خفه شوم و این بازی کثیف را تمام کنم. اگر در یک میهمانی شبانه به من تعرض کنند، حتماً با من تماس می‌گیرید و مرا بابت لباسی که بر تن داشته‌ام، سرزنش می‌کنید؟ فرهنگ کسب‌وکاری سوئیس کثیف‌تر از این حرف‌هاست.»

با این حال، به نظر می‌رسید که گورز سرش به کار خودش بند است و از چیزی اطلاع ندارد. کتلین و گورز به‌زودی قرار بود در یک کنفرانس بلاکچین در سنت موریتز (St. Moritz) شرکت کنند و در کنار هم، در مورد این فناوری شگرف، بنیاد خود و دستاوردهایشان صحبت کنند. برای دعوت کتلین تنها به یک پیام غیررسمی بسنده کرده بودند و این در حالی بود که از گورز، به‌صورت کاملاً رسمی و محترمانه برای ابراز نظرات خود در مورد عرضه اولیه سکه و موفقیت در این مسیر دعوت به عمل آمده بود.

یکی از دوستان کتلین که برای سیستم امنیتی متالیکا (Metallica) کار می‌کرد، بادیگاردی شخصی (آلمانی الاصل) برای کتلین استخدام کرده بود تا در ازای پرداخت پول، از وی محافظت کند.

بر سر میز رسمی ناهار، یکی از هم‌نشینان برجسته عنوان کرد که شایع شده است کتلین، برای سرگورز جایزه تعیین کرده است! کتلین که این جمله تا مغز استخوانش نفوذ کرده بود با طنز محکمی پاسخ داد: «من این قدر خشن به نظر می‌رسم؟» گورز سخنانی خود را در کمال آرامش و همچون فاتحان آغاز کرد. اسلایدی پاورپوینت وی شامل نقل قول‌هایی از وارن بافت، الون ماسک و خودش بود. گورز بلافاصله پس از آن توثیقاتی را منتشر کرد که به آینده تروس اشاره داشتند؛ توثیقاتی‌هایی که در آنها اعلام کرده بود: «پس از چندین ماه دخالت‌های بیجا، ممانعت‌ها و حملات، بنیاد تروس قدرت عمل خود را به دست آورده است. برای کسانی که می‌خواهند بدانند چه بر سر تروس آمد (چه موفقیت‌ها و چه شکست‌هایش) باید بگویم که در یک محیط سرشار از اعتماد، غیرممکن‌ها ممکن می‌شوند و در یک محیط عاری از اعتماد، حتی ممکن‌ها هم غیرممکن خواهند شد؛ یوهان گورز.»

بعدها توثیقاتی‌های بیشتری نیز اضافه شدند و برخی از آنها نیز حذف شدند. آنچه هنوز هم در حال‌های از ابهام قرار داشت، آینده تروس بود. آینده‌ای که به نظر می‌رسید به مونتاس نیز گره خورده است. شرکتی که تام گوستینیس برای پیش‌مشتري پیدا کرده بود!

در جبهه بریتن‌ها نیز کتلین به‌شدت مراقب بود. وی پست‌های توثیقاتی و صحبت‌های گورز در رسانه‌های اجتماعی را به اطلاع آرتور می‌رساند تا اثبات کند گورز، خود را برای ادامه جدی‌ترین نبرد آماده کرده است.

با وجود اینکه تام گوستینیس ادعا می‌کرد حق الاجاره گورز را شخصاً و از حساب شخصی‌اش پرداخت می‌کند، اما هزینه‌های بنگاه و کلای بنیاد سر به فلک گذاشته بود. در حقیقت، بریتن‌ها ماهیانه ۲۵۰ هزار دلار بابت هزینه‌های حقوقی صرف می‌کردند و این در حالی بود که هنوز، نتیجه دلخواهی حاصل نشده بود.

کتلین معتقد بود: «این دیگر یک موضوع مدیریتی -

بریتن‌ها تغییر دهد؛ با اتفاق‌هایی که افتاده بود، این یک بنیاد چند میلیارد دلاری بود که مسئولیتی قراردادی برای راه‌اندازی پلنتفرم و توزیع توکن‌هایش داشت. در واقع، آنها بیش از هر چیز دیگری منتظر دیدن تروس بودند.

کتلین، خسته به وسعت بی‌کران و آرام دریا نگرست و در حالی که کمی خم می‌شد، گفت: «این سیزدهمین بار است و طبیعی است که کمی خسته شده باشیم. ما مجبور نیستیم این کار را انجام دهیم. من این کار را به‌عنوان هدیه‌ای عاشقانه برای همسرم انجام می‌دهم و آرتور نیز این کار را می‌کند، چون می‌خواهد کاری برای دنیا انجام داده باشد. ما تولد تروس را به‌عنوان محصول عشق و همکاری‌مان جشن خواهیم گرفت.» روز بعد، در مقابل انبوه جمعیتی که در دانشگاه کالیفرنیا تجمع کرده بودند، کتلین استراتژی جدیدشان را برای همگان فاش کرد: «ما به‌شدت در حال تلاشیم و طی چند هفته آینده این توکن را منتشر خواهیم کرد. این نرم‌افزار، به‌مثابه حاملگی خارج از رحم برای مدت‌زمانی مشخص است.»

چند روز پس از سخنرانی کتلین در دانشگاه کالیفرنیا، وی پیامی کوتاه در حد چند کلمه فرستاد و ادعا کرد که گورز، از مسند خود در بنیاد تروس استعفا داده است. دیری نپایید که مدیر بنیاد دوم تروس - که فردی خونسرد و بسیار آرام با نام رایان جفرسون (Ryan Jesperson) از آیین مورمون (Mormon) بود - در یک اتاق در کنار گورز و وکلای بنیاد نشست و در مورد استراتژی‌های وی، اینکه قرار است چه رویکردی را جایگزین رویکرد گورز کند و اهداف وی گفت‌وگویی دوستانه داشتند.

در پایان این جلسه به‌ظاهر دوستانه، گورز با اخراجش از بنیاد و تحویل دادن جایگاه خود در هیات‌مدیره به جفرسون موافقت کرد. گورز خلع شد و قراردادی که در ابتدای امر با وی بسته شده بود، به‌طور توافقی منحل شده و جایگاه وی به جفرسون انتقال یافت.

با برکناری گورز، پونز نیز از بسیاری از مخمصه‌هایی که در آن گرفتار شده بود، رهایی می‌یافت. وی طی تعاملاتی که با ردیت داشت، اذعان کرد که تمایل دارد کلیه مالیاتی را که از بنیاد گرفته، بدان بازگرداند. البته، از گورز نیز خواسته بود تا همین کار را بکند که با توجه به اظهارات پونز، هرگز چنین اتفاقی نیفتاد.

جفرسون به همراه همسر و سه فرزندش از محل اقامت سابق خود در یوتا (Utah) به زوگ نقل مکان کرد و فصل جدیدی برای تروس و بریتن‌ها آغاز شد.

پایان کشمکش‌های میان بریتن‌ها و گورز، به این مفهوم نبود که همه چیز تمام شده و تروس، به روزهای شکوه و روشنی‌اش قدم گذاشته است. پرونده‌های قضایی هر روز حجیم‌تر و جدی‌تر می‌شدند و شاکیان جری‌تر.

هر چه بود، هنوز شبکه‌ای ظاهر نشده بود و متاسفانه، تاخیر طولانی مدت تروس باعث شده بود تا میدان، برای رقبا باز شود. زمانی که در سال ۲۰۱۴ میلادی، اولین پیپ‌های تروس منتشر می‌شدند، هیچ‌کس نگران مدیریت آن نبود؛ اما اکنون، صحبت در مورد تروس و نحوه مدیریت و کنترل آن نقل هر مجلسی شده بود.

بخش دیگری از این اخبار بد این بود که در اواخر فوریه، جی کلایتون (Jay Clayton)، رئیس کمیسیون بورس و اوراق بهادار اعلام کرد که تا جایی که به او و کمیسیون بورس و اوراق بهادار مربوط می‌شود و باعث نگرانی وی شده، اغلب عرضه‌های اولیه سکه فروش اوراق بهادار ثبت‌نشده و غیرقانونی را شامل می‌شوند و در این سخنان، اتریوم را نیز مستثنی نکرد.

این‌طور به نظر می‌رسید که فانتزی دیرینه‌ای که یک بنیاد متمرکز می‌تواند با وعده و وعیدهای غیر متمرکزسازی توکن‌هایش را به فروش برساند، ممکن است یک بار و برای همیشه به دست فراموشی سپرده شود.

این در حالی بود که کل بازار عرضه اولیه سکه در سه ماهه نخستین سال ۲۰۱۸ میلادی رقمی بالغ بر شش میلیارد دلار را به خود دیده بود که به عقیده یکی از استادان برجسته دانشگاه ام‌آی‌تی (MIT)، یک چهارم از این مبلغ توسط کلاهبرداران گردآوری شده بودند.

آرتور بهار را در پاریس بود و ساعت‌های زیادی را با یک تیم توسعه‌دهنده نرم‌افزاری بین‌المللی می‌گذراند که از سوی دانشگاه‌ها جذب کرده بود. آنها روزها و شب‌ها را در هوای دلچسب و دل‌انگیز مباحث علمی و مدرن سپری می‌کردند و این، برای آرتور از هر چیزی مهم‌تر بود. پلتفرم، در نهایت برای راه‌اندازی در تابستان آماده می‌شد. کنتلین نیز بیکار ننشسته بود و با برگزاری جلسات توسعه کسب و کار در سنگاپور، هنگ‌کنگ، سان فرانسیسکو، لندن و برلین، به تلاش‌های بی‌دریغ آرتور و تیمش ملحق شده بود. کشمکش‌های سال گذشته، روابط میان آنها را تحکم بخشیده و عشق‌شان را عمیق‌تر ساخته بود. کنتلین، آرتور را به خاطر سفارش‌های عجیب‌وغریب و دخترانه و مارش مالوهای آب‌شده مورد تمسخر قرار می‌داد و آرتور، ساعت‌ها به لهجه فرانسوی وحشتناک او می‌خندید.

آپارتمان نقلی آنها، یکی از آپارتمان‌های میله‌ای بی‌ان‌بی (Airbnb) بود که سرپناه تلاش‌ها، خنده‌ها و خستگی‌هایشان بود. تنها یادگاری که از دوران پرتوتاب گذشته باقی مانده بود، یک برگ کاغذ سفید رول‌شده بود که روی آن شکلی دایره‌ای مانند وجود داشت. تصویری مبهم که ببار (Babar)، فیل کوچک کارتون‌ی را به ذهن می‌آورد؛ تصویری که باعث شد طرحی در ذهن آرتور نقش ببندد و ویدئویی از یک فیل در داخل یک اتاق را در ردیت منتشر کند.

در اواخر ماه مارس، کنتلین کنفرانس دیگری را ترتیب داد که این بار در زوریخ بود. آرتور در مورد حضور کنتلین در زوریخ و به همراه نداشتن بادبگذار سختگیری نکرد. کنتلین می‌خواست هر طور که بود به زوریخ برود و کنفرانس خود را در این شهر برگزار کند. تماس‌هایی که با گورز برقرار شد به جایی نرسیدند و به نظر می‌رسید که گورز، با بهانه کردن فشار کاری قصد دارد خاطرات گذشته را به دست فراموشی بسپارد.

در تمام مسیر قطار تارسیدن به زوریخ، کنتلین سعی می‌کرد ذهن خود را با چیزهای دیگری غیر از آنچه مجال چشم بر هم نهادن را به وی نمی‌داد، مشغول کند. با این حال، نمی‌توانست بی‌خیال اتفاقاتی شود که برای او، همسرش و آمال و آرزوهایشان افتاده بود. کنتلین و آرتور ایده تزوس را بر علاقه و اعتماد بنا نهاده بودند و اکنون، باور نمی‌کرد که اجازه داده‌اند یک نفر، با ندانم‌کاری تمام آرزوهایشان را بر باد فنا دهد.

در حالت کلی، تعبیر آنها از اتفاقات سال گذشته، حلقه‌ای از فریب‌های توطئه‌گرانه بود. نه به این دلیل که این، خواسته و زاییده ذهن بریتمن‌ها باشد، بلکه به این خاطر که همه‌چیز، همانند روز آشکار بود و دیگر، جایی برای تردید باقی نمی‌ماند. یکی از مهم‌ترین چیزهایی که آرتور و کنتلین در پایه‌ریزی بلاکچین خود بدان پایبند بودند، احترام و اعتماد به افکار و رفتارهای بشری بود و اینکه در سیستم خود، نتیجه‌گیری‌ها و تصمیم‌گیری‌ها را به افرادی موکل کنند که در شبکه حضور دارند؛ مصداق بارزی از یک سیستم کاملاً شفاف، غیر متمرکز

و توزیع شده.

در این بین، آنچه برای کنتلین غیر قابل هضم بود، این بود که این مدل چطور نتوانسته بود رفتارها و انگیزه‌های گورز را برانگیخته و او را نیز با خود همراه کند. قرار بر این بود تا کنفرانس در خارج از مرکز شهر زوریخ و در محلی تحت عنوان سامسونگ هال (Samsung Hall) برگزار شود. درست مانند این بود که بخواهی از یک ماجرای مبهم و پراز شایعه، گزارشی کتبی و مستند برای یک نهاد رسمی ارائه کنی؛ همان قدر سخت و پیچیده، اما کنتلین، کنتلینی نبود که سال گذشته او را می‌شناختند.

دیداری که باعث شد کنتلین برای مدت‌زمان کوتاهی خشکش بزند. برای چند لحظه انگار یخ زد، ولی به سرعت خودش را جمع‌وجور کرد. گفت «خب» و سپس با خنده ضعیفی ادامه داد: «تام گوستینیس هم اینجاست، میمون پرنده گورز!»

تام گوستینیس لبخند پهنی را نثار او کرد و با قدم‌هایی سنجیده و کنکاش‌گر به سمت او حرکت کرد. او بسیار بلندقد بود و شانه‌های پهنی داشت. با موهای بلوندی که در حال سفیدشدن بودند و گوش‌هایش را پوشانده بودند. تام به شدت جذاب و خونگرم و بسیار مودب بود. کنتلین بار دیگر با او احوال‌پرسی کرد، همراهانش را به وی معرفی کرد و سپس بدون معطلی عذر خواست. به نظر می‌رسید کمی به گوستینیس برخورد کرده باشد.

گوستینیس و تعدادی از میهمانان دور میز گرد آمده بودند و در مورد وجوه اشتراک یکدیگر در نیوجرسی صحبت می‌کردند. زمانی که از تام گوستینیس در مورد تزوس سوال شد، او به کناره‌گیری سیاست‌مدار بزرگی اشاره کرد که برای همه، آشنا بود. او گفت، دنیای عرضه اولیه سکه، چه قبل از تزوس و چه بعد از آن وجود داشته و خواهد داشت؛ با وجود همه اتفاق‌هایی که اخیراً افتاد. به نظر می‌رسید که گوستینیس از به زبان آوردن این حرف‌ها مقصودی دارد.

او ادامه داد: «پروژه به تعویق افتاد، شاید لزومی برای این کار نبود. شاید این پروژه باید خیلی بی‌سروصدا تر از این به پیش می‌رفت.» کاملاً مشخص بود که می‌خواهد فضا را تلطیف کند و جو را به نفع خود تغییر دهد.

او ادامه داد: «با وجود اینکه کنتلین و آرتور بارها و بارها با من درافتادند، اما من هر بار همان حرف خودم را تکرار کردم؛ اینکه همه‌چیز از یک سوءتفاهم آغاز شد و به مرور زمان نیز بزرگ‌تر شد. او اینجا رفتار سردی با من داشت، اما من هرگز کاری علیه بریتمن‌ها انجام ندادم.»

شاید تمام اینها به این خاطر بود که دنیای بلاکچین و ارزهای رمزنگاری شده، هیجانی را با خود به وجود آورده بودند که سابق بر آن، هیچ بانکی یا هیچ دفتر کلی به خود ندیده بود. داستان او، اگرچه کمی دور از ذهن، اما قابل باور بود. گوستینیس به گفته‌های سابق خود افزود: «من مرد محافظه‌کاری هستم که از یک پست حسابداری در یوبی‌اس (UBS) می‌آیم. من واقعا از اینکه می‌بینم این جامعه آنارکو-کاپیتالیست (anarchocapitalist) گرد هم آمده‌اند تا همدیگر را بخورند، مات و مبهوت می‌مانم.» سپس بدون اینکه سعی کند بحث را بیش از این به حاشیه بکشاند، گفت: «آن فقط یک سوءتفاهم بزرگ بود که آغاز شد و من، همواره با یوهان مخالف بودم. دلایلش هم این بود که من همیشه با بریتمن‌ها هم‌درد و هم‌دل بوده‌ام. هر چند ممکن است این داستان برای شما خیلی خسته‌کننده باشد.»

کار آفرینان و مدیران استارت‌آپ‌ها سعی می‌کردند خود و نوآوری‌های جدیدشان را معرفی کنند و در این میان، می‌شد

کنتلین را در آن سوی اتاق دید که به دیوار تکیه داده و در حال مطالعه و ویرایش متن کنفرانسش است.

شاید هم واقعا تمام اتفاق‌هایی که در این مدت افتاده بود، یک سوءتفاهم خسته‌کننده و بزرگ بودند. گورز هنوز هم موفق بود و نشانه‌ای از شکست، در ماندگاری یا نزو او دیده نمی‌شد.

یک هفته می‌شد که فاینشیل تایمز، داستانی از او به چاپ رسانده بود و وی را به‌عنوان یکی از کارشناسان معتبر عرضه سکه قلمداد کرده بود. هر چند برخی ضربه‌ها نیز به وی وارد شده بود. ممنوعیت دادوستد با اعضای وال استریت برای مدت دو سال که در ماه آوریل از سوی فینرا (Finra) عنوان شد، یکی از نمونه‌هایی بود که می‌توانست برای آرتور یا همسرش تسکین‌دهنده باشد.

چند دقیقه بعد، کنتلین و تام بار دیگر به پست هم خوردند. کنتلین این بار نیز با سردی هر چه تمام و بدون اینکه به او نگاه کند، برای بار دوم سلام کرد. تام بدون اینکه شخص خاصی را مورد خطاب قرار دهد - غیرمستقیم خطاب به کنتلین - گفت: «چه کسی الون ماسک بلاکچین خواهد شد؟» و این در حالی بود که کنتلین، بدون اینکه واکنشی نشان دهد او را نادیده گرفت و صحنه را ترک گفت.

کراؤس که در تمام این مدت در کنار کنتلین بود، به دنبال او به راه افتاد، اما گوستینیس برآشفته و به او طعنه زد. کراؤس به معنای واقعی کلمه در جا خشکش زد. گوستینیس همان‌طور که حرف می‌زد به کراؤس نزدیک‌تر می‌شد. آن قدر نزدیک‌تر آمد که سایه قد و قواره بلندش تمام صورت کراؤس را احاطه کرد. کمی خم شد و طوری که سرش نزدیک گوش کراؤس بود با لحن خاصی گفت: «تو اینجا جایی تا از او ویزان شوی! درست است؟ الان می‌فهمم چه اتفاقی دارد می‌افتد!»

کراؤس عنوان کرد برای شرکت در این کنفرانس مجوز رسمی دارد، اما این سخن وی، باعث برآشفتن بیشتر گوستینیس شد؛ «پس من می‌روم برای همه توضیح بدهم چه در سرم می‌گذرد!» و سپس بدون اینکه حرکت دیگری انجام دهد روی پاشنه چرخید تا دور شود. کراؤس که تقریبا به لکت افتاده بود خواست حرفی بزند که گوستینیس برگشت، دست‌هایش را روی میز ستون کرد و مرموزانه پرسید: «مایلی بیشتر با هم آشنا شویم؟»

تا کراؤس به خودش بیاید، گوستینیس رفته بود. البته گوستینیس بعدها به خاطر رفتار آن روزش صمیمانه از کراؤس عذر خواست. چیزی که بود، اتوپای مشوش رمزنگاری بود که همه را در شک و تردیدی بی‌امان، توهم توطئه و احساس بی‌اعتمادی دائمی گرفتار کرده بود؛ اتوپایی که قادر بود مردم را در معرض افراط‌گویی‌هایی عجیب‌وغریب قرار دهد.

کراؤس اذعان می‌کند که بعدها وی را بخشید، اما در آن روز، حال کسی را داشت که به سمت سالن تاریک وحشت حرکت می‌کرد. پنل کنفرانس تصویری از چهار مرد را نشان می‌داد که روی سن ایستاده بودند و چهره‌های پهن و گوشتی‌شان تمام صفحه را پر کرده بود. کراؤس پیامکی به کنتلین فرستاد و گفت که فکر می‌کند گوستینیس قصد داشته او را بترساند. زمانی که به نزد کنتلین رسید، کنتلین فقط سری تکان داد و لبخند محوی زد.

یکی از وکلا که کت و شلوار مناسبی بر تن داشت در مورد نقش رگولاتورها در بازی رمزنگاری صحبت می‌کرد.

می‌گفت: «ما ترس را از بین می‌بریم؛ کار ما این است که به مردم بگوییم «ترسید»...»